

چرا من فمنیست نیستم؟

جسا کریسپین

مترجمان:

فرزام کریمی – نرگس لطفی احمدی

نشر علم

۱۳۹۸

چرا من فمینیست نیستم-۲۰۱۶

مترجمان :

فرزام کریمی (۱۳۶۸)

نرگس لطفی احمدی (۱۳۷۵)

گرافیک، طراحی جلد

صفحه آرایی:

سال چاپ : ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری:

شابک :

موضوع: فلسفه، تئوری فمینیستی-قرن ۲۱ م

رده‌بندی کنگره:

رده بندی دیویی

کتابشناسی ملی:

چاپ اول، نشر علم، تهران

۲۰۱۹-۱۳۹۸

اگر عذاب ابدی و شرایط ممتاز فردی با هم یکسان باشد، اگر هیچ تفاوتی میان عالی و پست وجود نداشته باشد، هستی بشر، حجم و ابعاد خود را از دست می دهد و به گونه ای تحمل ناپذیر سبک می شود

میلان کوندررا

از واقعیتهای فمنیستی تا فمنیست نمایشی!!!

اگر شما از این ویژگی‌ها برخوردار هستید مطمئن باشید که یک فمنیست حقیقی نیستید بلکه یک فمنیست نمایشی هستید چرا؟ چون فمنیست نمایشی:

- ۱- یک تفکر نمایشیست که تنها در حال بیان این نکته است که من فمنیست هستم!!!! بنابراین به زعم او هر کاری که او انجام می‌دهد یک عمل فمنیستی می‌شود؛ مهم نیست آن عمل تا چه اندازه پیش پا افتاده و مبهم باشد، مهم اینست که من یک فمنیست هستم و مهم اینست که من یک قهرمان هستم!!!!
- ۲- مبارزه ایست در جهت مشارکت زنان در برابری ظلم و ستم با مردان و نوعی چشم و هم چشمی با مردان حتی در میزان ظلم و ستم!!! او از سویی سعی می‌کند زنان را ناتوان و حقیر جلوه دهد
- ۳- روشی شرم آور و احمقانه در جهت اینکه هرگونه اختلاف نظر را به سوءاستفاده تعبیر کند اگر کسی با فمنیست‌های نمایشی اختلاف نظر داشته باشد آنها قطعا در حرکتی شرم آور آن عده ای را که دچار اختلاف نظر با آنها هستند را به سوءاستفاده متهم خواهند کرد!!!!
- ۴- سیستمی که از هشدارهای محرک بهره می‌جوید در علم سیاست شاید قابل توجیه باشد اما در فمنیست این هشدارهای تحریک کننده سعی دارد با عدم استدلال از مرد چهره ای اوپاش بسازد
- ۵- به راه انداختن گفتگوها و مناظره هایی که صرفا برای ایجاد شوآف و شوهای تلویزیونی مناسب است اما چه شو تلویزیونی؟ شو تلویزیونی که این گونه حقیر و افتضاح است
- ۶- فمنیست نمایشی به دنبال ایجاد یک برند و دریافت بودجه های آنچنانی همراه با بازاریابی گسترده ای است و در نهایت تبدیل به هیولاهایی میشوند که این مردم ساده لوح سزاوار آن هستند
- ۷- آنها بهترین زندگی ها و ثروتهای آنچنانی را از ساده لوحی مردم برای خود رقم میزنند

چرا من فمنیست نیستم؟

۱

مشکلات فمنيستم جهانی

هر زن باید یک فمینیست باشد، این جمله را در فضای مجازی و روزنامه و حتی مکالمات روزمره و از دهان اطرافیان زن زیاد شنیده اید و طرفداران جهانی فمینیسم اصرار دارند تا بگویند زن‌ها باید برای کار برابر با مرد‌ها نیز حقوق برابر دریافت کنند و از امکانات پزشکی برابر نیز برخوردار باشند پس با این حال شما یک فمینیست هستید اما در تعریف مجدد این واژه باید تجدید نظر کنید

فمینیسم جهانی هرگز وارد فرهنگ عامه نشده است تا قبل از این هزاران چهره مشهور سعی در فاصله گرفتن از این برند را داشتند چرا که این برند غیر عمومی و بی اهمیت به نظر میرسید اما به یکباره این جریان دچار دگرگونی شد و مانند کالایی مد شده در همه جا دیده شد به گونه ای که حتی تبدیل به یک استراتژی در بازاریابی گشت افراد مشهور بازیگران نوازندگان موزیسین ها به یکباره همگی فمینیست شدند حتی در شوهای تلویزیونی همگی به سمت فمینیسم تغییر گرایش دادند پس میدانیم که اکنون همه باید خود را فمینیست بنامیم تنها چیزی که مشخص نیست اینست که دقیقاً ماحصل این جریان چه میشود؟ خرید یک تی شرت یا روسری ۲۲۰ دلاری که بر رویش نوشته شده فمینیست رادیکال و یا سوئشرت ۶۵۰ دلاری با این دست از شعارها و پوشیدن آنها در محافل عمومی قصد انتقال چه پیامی را دارد؟ باز هم با شجاعت میپرسیم چه معنایی در پشت این واژه نهفته شده است؟

آیا این مردان هستند که وجهه این واژه را برایمان تخریب کرده اند؟ قبول داریم آنها زمان زیادی را صرف وارونه جلوه دادن این واژه در نزد ما کرده اند و سعی کردند این واژه را به مثابه توهین تلقی کنند و تصویری از جادوگرهای وحشتناک و طوفان و زمین لرزه ناشی از غضب خداوند را برایمان تداعی کنند طبیعتاً در پشت همین نگاه جناح راست قوی تر خواهد شد و سخن گفتن سبب ایجاد شرمساریست و بالیدن به شرمساری را در آدمیان تقویت خواهد کرد

زنان امروزی قصد بازپس گرفتن واژه فمینیست را دارند، چرا که فمینیست های نمایشی آن را به مرز ویرانی کشانده اند و همین امر سبب عدم ملحق شدن دیگر زنان به این حیطه میشود، فمینیسم همیشه یک فرهنگ به حاشیه رانده شده بوده است، گروه کوچکی از فعالان و تندروها جامعه را وادار به حرکت به سوی فمینیستها کردند. این اکثریت قریب به اتفاق زنان نبودند که تبدیل به برگه های رای شدند و سعی کردند آمال خود را به سوی شکستن نرده ها، اعتصاب غذا، شکستن پنجره ها و پرتاب بمب بکشانند اکثریت قریب به اتفاق زنان یا اهمیتی نمی دادند یا آرزو می کردند که دیگران دست از چنین هیاهویی بردارند. این اکثریت قریب به اتفاق زنان نبودند که در فکر زندگی بهتر برای عموم بودند، آنها بانکها و مشاغل زنانه را سازماندهی کردند، و با ایجاد شبکه ای از مراکز سقط جنین ایمن (هرچند هنوز غیرقانونی)، و مبارزه برای آزادی بیشتر در سیستمهای آموزشی و نوشتن متون و مانیفستهای رادیکال سعی کردند تا نقش خود را پر رنگ تر کنند. اکثریت قریب به اتفاق زنان در طول موج دوم فمینیستی تنها به زندگی متاهلی آسوده با میزان کمی از استقلال اکتفا کردند

همیشه تعداد کمی از زنان رادیکال با سرمایه گذاری بسیار زیاد خودشان سعی میکردند مسئولیت سخت به جلو راندن موقعیت زنان را به دوش بکشند، معمولاً از طریق اعمالشان و قدرت سخنوری شان و به کارگیری واژگان تکان دهنده سعی میکنند به اکثریت زنان شوک مثبتی وارد کنند، عده ای هم در تلاشند تا خود را از آنها جدا کنند. اما اکنون بین اقشار رادیکال ها و اقشار پویا تفاوتی وجود دارد. اکنون جریان اصلی می خواهد اقشار رادیکال را به خود نزدیک کنند در حالی که همزمان کارهایی که رادیکال ها انجام می دهند را انکار می کنند. من این حرفها را از دهان زنان فمینیست نسبت به فمینیست های جوان بیشتر شنیده ام حرفهایی که بوی تمایل بهره جویانه جریان رادیکال راست گرا از روشی مشابه را میداد.

برجسته ترین نویسندگان فمینیست در حال پیوند دادن خود به نقطه ای جدید و فاصله گرفتن از پیشانیان هستند عده ای از نویسندگان زن مانند اندره دورکین و کاترین مک کینون سعی کرده اند با بدجلوه دادن چهره زنان به انکار ارتباطهایشان کمک شایانی کنند لوری پنی در نیو

استیمنت نوشت بدون توضیح دادن باورهای دورکین نمیتوان گفت که سیستم ها جایگاهی در فمینیسم ندارند زنایکه طرفدار تغییرات بنیادین اجتماعی هستند باید به فکر ساختن فمینیستی باشند که برای اکثریت یک جامعه ناخوشایند نباشد تا بتواند با قابل لمس بودنش برای همگان زمینه تحولات عاطفی و ذهنی را نیز ایجاد کند

اگر هدف جهانی شدن است پس این فمینیست ها باید پیام را به حدی ساده کنند که تنها افرادی که با فریاد های مذهبی و زن ستیزی سخت گیرانه مخالف هستند ،مخالف خود را اعلام کنند.به نظر نمیرسد که آنها درک کنند که تبدیل فمینیسم به چیزی نرم و رویا گونه یکی از دلایلی است که زنان از فمینیسم روی میگردانند و حال من فهمیدم که همه ی شما مبلغان فمینیست هستید.این ناامید کننده است که خودمان را در جایی که هستیم بیابیم.بیش از صدسال است که در این انقلاب هستم و این تنها مسئولیت من نیست که جهان نسبت به زنانی که در آن حضور دارند احساس مقاومت میکند.^{۱۰}(و همینطور است)زنان همچنان با تبعیض و خشونتهای زیادی روبه رو هستند و به نوعی بار دشواری آن را تحمل میکنند. اگر مورد تجاوز قرار بگیرد احتمالا تقصیر شماست. اگر خود را در رابطه ای که از شما سواستفاده میشود یافتید احتمالا تقصیر شماست.اگر برای ارتقا کار خود تلاش بسیاری میکنید در حالیکه همکاران مرد شما پیوسته درحال پیشرفت هستند این احتمالا تقصیر شماست.مسئله فقط بالا بودن میزان تجاوز جنسی یا پایین بودن میزان موفقیت در دادرسی به امور نیست. یا اینکه آن جامعه به تنها چیزی که در مورد زنان اهمیت میدهد اینست که آن زنان مادر هستند یا کسانی هستند که با آنها ازدواج کرده اند. نه اینکه در حقیقت زنان در جهان سهم دارند.یکی از مهمترین مسائل اینست که بسیاری از زنان خود در مقابل آزادی مقاومت میکنند و به نظر میرسد با این کار برنامه های ما را برای آینده نابود میکنند.

برخی از زنان از اینکه خود را فمینیست بنامند خودداری میکنند زیرا این واژه برای مردان،بیگانه است. زنان هنوز هم برای بزرگ کردن فرزندان تصمیم میگیرند از کار کردن خودداری کنند و در خانه بمانند و زنان همچنان کلاس های رقص را میگذرانند و میگویند این ورزش خوبی است. زنان هنوز هم به طرز دردناکی تمام موهای زاید خود را از بین میبرند و وانمود میکنند که احمق هستند تا این باعث تهدید خواستگاران آنها نشود.آنها هنوز هم پول خود را به موسیقی دانانی میدهند که به آنها اتهام بی مصرف بودن میزنند و به آنها توهین میکند. زنان هنوز هم در حال تماشای فیلم های سینمایی هستند که در آن زنان و دختران ارزو میکنند تا همسری حامی یا یک دختر جذاب که نیازمند نجات است در فیلم باشد تا اینکه یک مرد دنیا را نجات بدهد.زنان در هالیوود هنوز هم مشغول به تولید فیلم هایی هستند که در آن مردان دنیا را نجات میدهند. آنها هنوز هم مردان را دوست دارند و با مردانی که کتک میزنند،تجاوز میکنند و زن ستیز هستند ازدواج میکنند. زنان هنوز هم به جمهوری خواهی رای میدهند.

در مورد زنان مخالف چه کنیم؟بسیاری از فمینیست ها فکر میکنند که در حال تبدیل پاسخ آنها به یک هدف فمینیستی هستند. و اولین(و اغلب آخرین در عصر جدید فمینیسم کم عمق) گام در آن پذیرش برچسب و هویت است و به جای این شما به آنها نشان دهید که دنیا و نقش آنها به کلی نابود شده است.

ابتدا باید اذعان کنیم که چرا شناخت زنان فمینیست حائز اهمیت است ،منظورم مشخصا اینست که این برای یک فمینیست مهم است نه برای دنیا. این هیچگونه ارتباطی با نحوه زندگی زنان یا تصمیمات آنها در خانواده و اجتماعات ندارد،با توجه به تمرکز جدید فمینیسم بر روی برچسب ها و هویت و توجه نکردن به محتوای فلسفی و سیاسی جنبش، چیزی که حائز اهمیت است موضوعاتیست که در سطح قرار میگیرند.مانند استفاده از واژگان اشتباه است (معنای واژگان صحیح در حال تغییر هستند، هیچ کاری را برای فرونشاندن خشم ایجاد شده در فمینیسم اینترنتی در صورت استفاده از واژگان اشتباه انجام نمیدهد.) این همان اتفاقیست که وقتی خودتان را فمینیست مینامید، میتواند یک عمل افراطی تلقی شود.

این موضوع را بطور مرتب در وبلاگ های فمینیستی و سایتهای دوستانه شبه فمینیستی که در آن buzz feed همانطور که مشاهده میکنید: فهرستی از زنان مشهور وجود دارند و عده ای ازاینکه خود را فمینیست بنامند خودداری میکنند یادآوری میکند. این زنان به طور دوره ای فهرست

بندی میشوند تا فمینیست های خوب، با برچسب های درست و مشخص بتوانند اعتراض خود را نسبت به چهل زنان دیگر اعلام کنند. در این اظهارات فمینیست ها به جای خواندن استدلال هرزن برای امتناع از برچسب فمینیستی، یا درک زمینه های فرهنگی مختلفی که ممکن است زنان دارای چهره بین المللی از آن بدست آورند، از این شرم عمومی استفاده میکنند تا احساس بهتری در مورد روش صحیح تفکر و گفتار و برچسب زدن به افراد داشته باشند. مجله بوست هنگامی که به ظاهر فمینیستی تر بود، از هریک از زنانی که با آنها مصاحبه میکرد میپرسید که آیا آنها خود را به عنوان فمینیست میشناسند یاخیر؟ در سال ۲۰۰۵، آنها این سوال را از بی یورک پرسیدند و او در پاسخ گفت: نه، بی یورک یک هنرمند زن است که اغلب او را بدون توجه به جنسیت به عنوان یکی از خلاق ترین و جسور ترین نوازندگان نسل خود میشناسند. او با نوازندگان زن، طراحان مد، کارگردانان فیلم همکاری کرده است. او در مصاحبه ها صریح و آشکار در مورد مشکلات زن بودن در یک صنعت مردانه صحبت کرده است. او ثابت کرده است که یک انسان میتواند یک خالق هم باشد و او برای موسیقی دانان جوان مشتاق یک الگوی فوق العاده است. اگر بفهمیم که مشکلی که فمینیست ها با بی یورک دارند هیچ ارتباطی با اقدامات او ندارد و فقط مربوط به زبان و روش شناسایی خود است، پس میتوانیم تشخیص دهیم که این موضوع مربوط به کمپین بازاریابی فمینیستی است نه یک فلسفه. او را با ستاره های درخشان پاپ که بازار قدرت دختران فمینیستی را گرم کرده اند و هنگام نمایش ایده ها، تصاویر و پیام ها، با صدای بلند از این کلمه استفاده میکند، مقایسه کنید. واژه فمینیست به عنوان سپر انتقاد عمل میکند و از بسیاری از این زنان به عنوان قهرمان تجلیل میشود. اگر از کلمه مناسب استفاده کنید همه چیز رو به راه خواهد شد و شما از اید ولی اگر از کلمه نامناسب استفاده کنید همه ی کارهایی که در زندگی خود انجام داده اید تحت الشعاع قرار میگیرد. اگر قرار نیست زنانی با هویت های جالب تر و درخشان تری را به جهانیان بشناسانیم پس چرا این برچسب بسیار مهم است؟ در یک کلمه: راحتی. اگر اطرافتان توسط افرادی پر شده که با شما موافق هستند لازم نیست خیلی فکر کنید. اگر اطرافتان توسط افرادی پر شده که خودشان را همان گونه که شما خود را میشناسید میشناسند پس لازم نیست برای ساخت یک هویت جدید تلاش کنید. اگر اطرافتان توسط افرادی پر شده که مانند شما رفتار میکنند پس لازم نیست که خود را زیر سوال ببرید.

از فمینیسم جدید چه نتیجه ای میتوانیم بگیریم؟ اگر این چیز است که ما به دنبال آن هستیم، دو راه وجود دارد، اول تغییر علایم فمینیستی و دومین راه این است که فمینیسم را کمتر تهدید آمیز و بیشتر لذت بخش نشان دهید. راهی را ایجاد کنید که به زنان نشان دهد که مهم نیست زندگی خود را چگونه میگذرانند آنها در حال حاضر فمینیست هستند و تنها کاری که لازم است انجام دهند این است که برچسب های خود را تغییر دهند. برای انجام این کار باید ایده غالب فمینیستی را از بین ببریم و تصویری که موج دوم فمینیستی به ما میرساند را دریافت کنیم. این موج مقدار زیادی عصیانیت با خود به همراه دارد. در رد این نسخه و امتناع از طرح آن، فمینیسم سعی در پاک کردن گذشته رادیکال خود حتی با کمک گرفتن از سطحی ترین مسائل نظیر استفاده از سینه بند میپردازد. در جاهایی موضوعاتی را نادیده میگیرند و تمام خوبی های این نسل از زنان را فراموش میکنند. از این رو بصورت عمومی باید بیان کرد که بسیاری از نویسندگان فمینیستی فعلی بیش از حد تند رفته اند. تمام آن زنان ترسناک مانند اندریا دورکین و کاترین مک کوین، شلامیت فایراستون و جرمانی گریر کسانی هستند که بسیار بیشتر از آنچه خوانده میشوند توسط این نسل جوان فمینیست محکوم میشوند. به این دلیل که کارشان فهمیده نمیشود قربانی میشوند و به اشتباه بیان شده که آنها تلاش میکنند که خوانندگان و فمینیست های بالقوه جهانی را به طور معقول قانع کنند. شما میتوانید با اصرار آنها هم یک فمینیست باشید و موهای زائد پای خود را بتراشید، مردان را لعنت کنید و فرهنگ زن ستیزی خود را ادامه دهید ما هم همین کار را میکنیم، خودمان را زن ستیز مینامیم. شما هم میتوانید همین کار را کنید.

بعد، یک نسخه دوستانه تر از فمینیسم ایجاد کنید که درک سیاسی و جامعه شناختی از فشارهایی که زنان در زندگی با انتخاب های خودشان متحمل میشوند داشته باشد. برای مثال، همه چیز در فرهنگ ما ممکن است زنان را به سمت ازدواج سوق دهد، از روایت های عاشقانه در فیلم و تلویزیون گرفته تا بیمه نامه های درمانی و مزایای مالیاتی که توسط دولت داده میشود. ازدواج از لحاظ تاریخی روشی برای کنترل زنان و مالکیت بر آنها بوده است. تصاویر مراسم ازدواج هنوز هم با این معنی نمادین سنگین است. بنابراین اگر میخواهید ازدواج کنید و تصمیم به ازدواج گرفتید و خود را فمینیست مینامید بدانید که ازدواج شما بطور خودکار یک عمل فمینیستی است.

وقتی فمینیسم تبدیل به سیستمی شود که بتواند جوامع و روابط زندگی را مورد بازجویی قرار دهد و روشهای جدیدی از هستی را برای توانمند سازی و خودسازی ایجاد کند، آنگاه میتواند جهانی شود. تقریباً هر عملی میتواند به عنوان عملی فمینیستی معرفی شود.

راه دوم برای افزایش درجات فمینیستی این است که زنان را متقاعد کنیم که اگر خود را فمینیست بنامند، زندگی آنها بهتر خواهد شد. به این ترتیب، فمینیسم فقط به یک سیستم خودیاری دیگر تبدیل میشود، صدای دیگری به زنان میگوید که باید ارگاسم بهتری داشته باشند، درآمد بیشتری کسب کنند و ضریب خوشبختی بالاتری داشته باشند و از قدرت بیشتری در خانه و محل کار خود برخوردار شوند هدف در اینجا خود توانمند سازی است. کلمه ای که این روزها بسیاری از فمینیستها از آن حیرت زده اند. توانایی زندگی کردن با انتخاب های خود شخص و بدون هیچگونه تمرکز بر آنچه که یک زندگی میتواند و باید باشد.

فرهنگ کمک به خود، لزوماً فرد را از زمینه های اجتماعی که که در آن زندگی میکند، دور میکند. ما تصمیم گرفتیم تا در زمینه های روانشناختی به جای یک بستر جامعه شناختی به مشکلات خود بیندیشیم تا حداقل بتوانیم برخی از معیار های کنترل شده را احساس کنیم. در این حالت شما به تنهایی مسئولیت شادی خود را بر عهده دارید و خوشبختی تحت کنترل شماست. فرهنگ خودیاری نیز یک فرهنگ مضطرب است. همیشه زمینه ای از زندگی شما وجود دارد که میتواند بهبود یابد و شخص به راحتی در وضعیت ارزیابی و مقایسه مداوم قرار گیرد. زندگی جنسی من چگونه است؟ من فکر میکردم خوب است. اما زندگی جنسی دیگری بنظرم بهتر است. نمیدانم آیا زندگی جنسی مشابه من را خوشحال تر میکند. نمیدانم چه کاری کرده است که من انجام نمیدهم، چگونه میتوانم خود را سزاوار آن زندگی جنسی بدانم، شرط میبندم که میتوانم سرانجام در تخت خواب مهارنشده باشم.

زنان و مردانی که در دام ذهنیت خودیاری قرار میگیرند، وقت خود را صرف کار کردن بر روی اشتباهات و نقاط ضعف خود میکنند تا به بهترین نحوی که میتوانند زندگی کنند. فمینیست در حالت خودیاری، تبدیل به معیاری برای سنجش یک فرایند ارزیابی میشود. بنابراین ما کتابهایی به نام فمینیسم جنسیتی داریم، مطالعات علمی در مورد اینکه آیا فمینیستها رابطه جنسی رضایت بخش تری دارند یا زندگی عاشقانه تری دارند، مقاله های شخصی در مورد چگونگی کمک فمینیسم به ارتقا زندگی جنسی و ارتقای ن وجود دارد. گرچه تصویری مبهم از چیزی بنام میهن پرستی که در حال نابودی شماست وجود دارد. ایده های کمی از چگونگی مقابله با آن وجود دارد. مگر از طریق دستاورد فردی.. اکنون که همه معانی را از کلمه فمینیسم حذف کردیم درجه های ما تغییر پیدا کرده است، ما بطور خودکار یک جامعه مساوی ایجاد کرده ایم، درست است؟ همه چیز بهبود یافته است، نه برای زنان بلکه برای همه ی افراد، درست است؟

تبدیل زنان به فمینیست در این شرایط منجر به یک جامعه عادلانه تر یا جهانی امن تر برای زنان نمیشود. غالباً تصور میشود که پذیرش برچسب فمینیست نیز منجر به پذیرش معنایی در پشت آن خواهد شد، اما معناها در این کارزار روانگردان از بین رفته است. یک زن اکنون میتواند برچسب فمینیست را بدون هیچگونه اقتباس سیاسی، شخصی یا رابطه ای انتخاب کند. این درست مانند یک دکمه ی دیگر روی ژاکت اوست. محتوای درونی بدون تغییر مانده است.

اگر فمینیسم واقعاً زنان را پر بارتر میکرد و به آنها ارگاسم بهتر، ازدواج های قوی تر و پول بیشتری میبخشید، در این حد لازم به تبلیغ فمینیسم نبود. این واقعیتست که فمینیسم این کار را انجام نمیدهد، به هر حال از فمینیسم ضعیف صحبت نمیکنید. (منظورش این نیست که فمینیسم ضعیف است.) دوری از سیستم ارزشی و اهداف فرهنگ غالب همیشه یک اقدام نمایشی و ناخوشایند خواهد بود. فمینیسم سطحی یعنی فمینیستی که فقط به برچسب زدن بدون اصلاح واقعی نیاز دارد. به چیز بیشتری احتیاج ندارد. برای درک چگونگی واقع گرایی فمینیسم مرحله سطحی، فقط باید توجه داشته باشیم که رایج ترین نشان موفقیت فمینیسم همان نشان موقعیت در سرمایه داری مرد سالارانه است. یعنی معیار ما پول و قدرت زن هستند

ما فرض میکنیم که اگر بتوانیم همه زنان را مجبور کنیم که خود را فمینیست بنامند، میهن پرستی برچیده میشود. یک مدیر عامل زن میتواند با افتخار بایستد و اعتقاد خود را به فمینیسم اعلام کند از این گذشته، فمینیسم به او این موقعیت را داده است، درحالیکه هنوز کار شرکت خود را در

کارخانه‌هایی که زنان و کودکان در شرایط برده داری تربیت میکنند برون سپاری میکنند. در کارخانه این زن هنوز هم هوا و آب را با استفاده از مواد مضر الوده میکنند و حقوق زنان را به موقع نمیپردازند.

از همه بدتر گرایش فمینیسم معاصر به دیدن زنان قدرتمند است. زنانی مانند هیلاری رودهام کلینتون (که به عنوان سناتور، برنامه‌های رفاه اجتماعی را به ضرر کودکان و زنان ضعیف برچیده، و همچنین از مداخلات بین‌المللی که منجر به کشته شدن و رنج کشیدن هزاران غیرنظامی میشد حمایت میکرد). مدیر عامل شرکت جنرال موتور، ماری تی باررا (که مسئولیت پوشش امنیتی محصولات شرکت خود را که منجر به کشته شدن بیش از ده نفر شد را برعهده داشت)، و سایر زنان برجسته‌ای که فقط در صورت متفاوت بودن جنسیت هایشان، فمینیست‌های رفتاری را محکوم میکنند. زنانی که مانند همسالان مرد خود بی‌رحمانه و بی‌فکر رفتار میکنند قهرمان نیستند، آنها الگوی رفتاری نیستند آنها ممکنست خود را فمینیست بنامند، و خودشان را گذرگاه عده‌ای زیادی بکنند ولی این به این معنی نیست که باید از آنها تجلیل شود.

و این همان اتفاقیست که زمانی که فمینیسم کم‌طرفدار میشود رخ میدهد هرکسی احساس راحتی میکند تا هر پوششی داشته باشد و کارهای وحشتناکی با خود انجام دهد. آنچه باید احیا شود، یک فلسفه فمینیستی و ایده جدید درباره معنای اخلاق است. و مشارکت کردن در جهان به معنای ساختن چیزهای جدید است نه نابودی چیزهای قدیمی.

۲

زنان مجبور نيستند فمنيست باشند

تمایلی نسبت به زنانی که فمینیسم را رد کرده اند وجود دارد. آنها تصمیم میگیرند که مورد تاسف قرار گیرند. آنها نمیدانند چه چیزی برای آنها بهتر است. انتخاب وابستگی یا مطیع بودن یا انتخاب زندگی غم انگیز و حبس و بردگی؟ چه وقت آنها از خواب غفلت بیدار میشوند؟

همیشه ترجیح میدهند که به کسی بخاطر انتخاب های متفاوت تر از شما ترحم کنید تا اینکه بفهمید چرا آنها انتخاب خود را انجام داده اند. در غیر این صورت ممکن است مجبور شوید که گزینه های خود را زیر سوال برده و با پشیمانی احتمالی عدم انتخاب متفاوت روبه رو شوید. شما با جدیت سعی میکنید خود را از شک و تردید رها کنید، نه اینکه خبر خوشی را همگانی کنید. ما بجای گوش دادن به آنها، برای این زنان صحبت میکنیم. این باید شخصیت آنها باشد: آنها باید تنبل، فریب خورده، حریص و احمق باشند، این ها باید دلایل آنها باشد: آنها باید مشکلات پدرانه داشته باشند، آنها باید فکر کنند که مردان به دلیل نوعی تلقین مذهبی در واقع برتر از زنان هستند، آنها باید این کار را انجام دهند زیرا فکر میکنند این باعث میشود که بچه های بهتری داشته باشند، این شخصیتی است که آنها باید داشته باشند بدون تحصیل و از طبقه پایین، مسیحیان انجیلی، مادران حومه ای حیرت زده، سرزنش شدگان.

درک اینکه چرا ممکن است کسی فمینیسم را انتخاب نکند واقعا دشوار نیست. برای درک این موضوع تمام کاری که ما باید انجام دهیم اینست که نگاهی به آنچه که انقلابهای فمینیستی داشتند و ندارند را به زنان ارائه دهیم.

وقتی همه ما تصمیم گرفتیم که فمینیست باشیم به این دلیل بود که به آنچه که برای ما منع شده بود نگاه کردیم، ما به لحاظ تاریخی از فضاهای مردانه مانند زندگی عمومی، محیط کار و آموزش و پرورش منع شده بودیم. قلمرو سنتی ما، خانه و خانواده و مهد کودک شبیه به زندان بود.

بنابراین آنچه فمینیسم فکر میکرد که به پیروان خود ارائه میدهد، فرار بود، این یک زندگی گسترده بود، زندگی دارای استقلال، ماجراجویی کار. اما برای اینکه باور کنیم، باید فراموش کنیم که زنان همیشه کار کرده اند. بسیاری از زنان همیشه مجبور بوده اند. مجردها، بیوه ها، افراد محروم همیشه کار کرده اند. هنگامیکه فمینیست ها تصمیم گرفتند برای حق کار بجنگند، منظور آنها حق پزشک، وکیل و غیره بود. زنان همیشه توالی ها و کف ها را شسته و رفته و همیشه به عنوان پرستار و دستیاران و کارگران جنسی بدن آنها مورد لمس قرار گرفته بود.

زنان نیز برای مشاغل سخت مردان مانند کارگری معدن و کار در کشتارگاه ها نجنگیدند. از ابتدا فرض این بود که کار چیزی خوب است. نه نابود کننده روح و بدن که میتواند شما را از بین ببرد یا در صدد نابودی شماست.

برخی از زنان از نظر تاریخی از حوزه کاری خارج شده اند. و این امر توسط مردان صورت گرفته است. اگر آنها مرد مناسب با جایگاهی مناسب را پیدا میکردند میتوانند از این دنیای نابود کننده روح خارج شوند و در خانه هایشان بمانند. هر چند که این خانه ممکن است یک زندان باشد. زنان فقیر تنها زنانی نیستند که ترجیح میدهند کار کنند. زنان دارای تحصیلات عالی با رویاهای بلند پروازانه کار میکنند و تصمیم میگیرند که این چالش را بررسی کنند. انتخاب کردن به معنای الویت بندی ساعات طولانی ماندن در مشاغل بر حسب اجتماع یا خانواده است. زیرا در این بعد، کار و پول آنقدر متغیر است که بازگشت به عقب میتواند به معنای نوعی سرسختی یا بیکاری باشد.

این بخشی از مشکل ایجاد جبهه متحد برای فمینیسم است: فمینیست با درجه متوسط یک زن سفید پوست تحصیل کرده از طبقه متوسط است. خواسته ها و نیازهای او نمیتواند پاسخگوی نیاز های همه زنان باشد. و با این حال ما در تسهیل رویاهای او برای بسیاری از اهداف

فمینیستی متمرکز شده ایم. اهداف ما مواردی بوده که زندگی او را اسانتر میکند، مانند حقوق برابر، برطرف کردن موانع تحصیلات عالی، به تاخیر انداختن فرزندآوری از طریق کنترل تولد و تحولات در درمان باروری.

محیط کار و جامعه سرمایه داری به طور فزاینده ای خصمانه شده است. نه تنها برای زنان بلکه این امر برای مردان هم صدق میکند. به جای اینکه به رقابت انسانهای تحت نظر این سیستم توجه کنید به فعالیت زنان در بازار توجه کنید. سطح تفکر ما بسیار پایین است. زنان در مقایسه با آقایان چگونه در بازار کار اشتغال دارند؟! واقعا مهم است که بخاطر فشار زیاد بابت بدهی وام دانشجویی، کاهش شدید ثبات شغلی، جهش خدمات اجتماعی و مزایای کار، مدیر عامل و هیئت مدیره، دنیای کار و پول به هم آسیب برسانند؟

اما مطمئنا به کار بچسبید، چرا که ما باید به خاطر چیزی پیروز شویم.

آنچه که به ما گفته شده این است که باید استقلال داشت تا بتوانیم در مقابل مشکلات مقاومت کنیم. استقلال مردان قطعا دیگر مانند آنچه که قبلا بوده نیست. نظر من این بود که من از خیر آزادی و بدنم بگذرم ولی شما در مقابل جهان خارج، از من محافظت کنید. و این توافق تا زمانی که زنده اید باید پابرجا باشد.

البته اکنون عشق به اندازه بازار کار ناپایدار است، و به همان اندازه رقابتی و ناهنجار است. مگر اینکه تصمیم بگیرید بیوه سیاه باشید و چند پسر پولدار برای خود پیدا کنید. بعید است که برای محافظت و تامین خود به دنبال مردها باشید. و این شیوه هم مادام العمر نیست.

بنابراین داشتن یک نقشه دوم مهم است. اما چرا نقشه ی دوم ما این است که همه آنرا به تنهایی مدیریت کنیم؟ باید به عنوان انسان پول خود را بدست بیاوریم، خانه ای برای خود مهیا کنیم، فرزندان خود را پرورش دهیم و غذای خود را بپزیم، سبک و سلیقه خود را حفظ کنیم و توسعه دهیم، تصمیم بگیریم که چگونه وقت آزاد خود را بگذرانیم و تا زمانی که بمیریم اینگونه خواهد بود. به اسم آزادی، ما از اجتماعات و شهرها و قبایل جدا شدیم و پیوند خونی ایجاد کردیم. به نام آزادی، ما برای ایجاد یک خانواده ی بزرگتر روی خانواده های کوچکتر متمرکز شدیم و پیوندهای خونی خود را در هم شکستیم. به اسم آزادی، ما از خانواده های متمرکز گذشتیم تا بصورت فردی زندگی کنیم. با این حال، در هیچ حالتی در این راه ما به ایجاد معادل اجتماعی سیستم و پشتیبانی از گروه های بزرگ توجه جدی نکرده ایم.

درست است، بسیاری از این سیستم ها به صراحت برای ستم به زنان ساخته شده اند. جامعه اغلب میتواند به عنوان سیستمی برای کنترل رفتار و انطباق با آن به نظر برسد. خانواده معمولاسی در نجیب نگه داشتن زنان دارد. اما همه ما مشتاق هستیم تا این مفهوم را تصحیح کنیم. ما کل سیستم را کنار میزنیم زیرا زمانی که آنها به ما صدمه میزدند، به تامل نپرداختیم که چگونه در اغلب موارد به ما کمک کردند.

اکنون استقلال به عنوان یک فضیلت فمینیستی مورد ستایش قرار گرفته است. توانایی ایستادن و مستقل بودن بدون خانواده و مردان یک فضیلت محسوب میشود. اکنون ما تمام آزادی و استقلال مورد نظرمان را داریم، مثل آزادی ورشکستگی، منزوی شدن اجتماعی، بی خانمان بودن و بدون هیچ پشتیبان اجتماعی، زحمت کشیدن برای زندگی بدون داشتن کوچکترین چیزی. تازمانی که فمینیسم هنوز به ذهنیت جبرگرایانه اقتصادی معترضین الوده باشد. این ایده که جایگاه شما در زندگی به وسیله شایستگی شما یا چیزی که لایق آن هستید تعیین میشود. نوعی نابود کردن ساختارهای اجتماعیست و در پی ساختن همدلانه تر نیستیم و مطمئنا تعداد قابل توجهی از خانم ها میخواهند به این دنیای اتمی سرمایه داری که فمینیسم به آنها هدیه میدهد مانند یک هدیه نگاه کنند و بپرسند که آیا میتوانند آن را به فروشگاه بازگردانند و چیزی را که کمی قدیمی تر است جایگزین کنند. لطفا خانم ها، مرزهای زندگی سنتی را رها کنید و وارد این دنیای جدید مبارزه، ناامیدی و عدم اطمینان شوید. باتشکر و لعنت به شما. اما نه، همه زنان و مردان جاه طلب نیستند. همه زن ها مصمم نیستند که تاثیری از خودشان بر جهان به جای بگذارند. هیچ زنی راضی نیست هشتاد ساعت در هفته را به تماشای این بشیند که جوان های بی سروپایی که از دانشگاه ها وارد فارغ التحصیل میشوند به او ارتقا شغلی بدهند در صورتی که او راضی نیست، ولی با این ارتقا شغلی پول بهتری به او میپردازند. همه ی زنان تمایل به شرکت در پروسه ایفای نقش مصرف کنندگان را ندارند و این فرهنگست که ما در آن زندگی میکنیم و دریچه های قلب و روحمان را پر کرده است. این تقصیر فمینیست

است که فقط دو گزینه ارائه می‌دهد. شما می‌توانید به مردی اجازه دهید تا مخارج شما را فراهم کند در صورتی که شما مشغول به بازی کردن با بچه‌هایتان در خانه هستید و زغال اخته‌های گران قیمت از بازار خریداری می‌کنید یا می‌توانید تا زمان مرگ خود کار کنید و نیاز خودتان را رفع کنید و برای هر یک متری که در آن زندگی می‌کنید بجنگید. او در آخر این هزینه‌ها را برای شما پرداخت می‌کند یا این کار را نمی‌کند.

بیاید این روند را سنتی بنامیم. زنانی که برای فمینیست احساس تاسف می‌کنند، آنها تقریباً تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم را انجام می‌دهند اما ما از ترحم به عنوان مکانیسم دفاعی خود استفاده می‌کنیم. زمانی که برای کسی متاسف می‌شویم لازم نیست برای گفته‌ها یا اعتقادات او ارزشی قائل شویم. لازم نیست که به شکایات آنها درباره اعتقادات خود گوش کنیم.

با این وجود اگر بتوانیم بدون قضاوت بنشینیم و بپرسیم که چه چیزی را به زنان پیشنهاد نمی‌دهیم ممکن است واقعاً بتوانیم به جایی برسیم. ولی این نباید در امتداد تغییر ماباشد. ما باید از این بعد هم فکر کنیم. در عوض ما می‌توانیم محدودیتهای پروژه خودمان را ببینیم و بفهمیم آنقدرها هم که فکر می‌کنیم هوشمند نیستیم و شاید ما هم مانند این زنان از این شیوه ناراضی باشیم.

اگر به آنچه در جامعه امروز از بین رفته است نگاه کنید، بخش اعظم آن در ارزشها و اقدامات زنانه سنتی است. ایجاد فضا در قلمرو مردانه، کار در حوزه‌های عمومی به معنای ترک بخشی از حوزه‌های زنانه، مراقبت و اجتماع است. هیچ تلاشی برای ایجاد فضایی مساوی از سوی مردان در مورد زنان وجود نداشت. در نتیجه، آنچه می‌بینید نوعی جهان بیش از حد مردانه است، فضایی که زنان در آن شرکت می‌کنند و انتظار می‌رود که فمینیست‌ها در ارزش‌گذاری‌های مردسالارانه در این دنیا شرکت کنند.

فمینیسم به واسطه ارزشهای مردسالارانه متلاشی شده است. به اسم حرص و قدرت پیچیده شده است. فمینیسم با تمام لذت‌هایی که دنیای مرد سالارانه ارائه کرده است اغوا شده است و این متاثر از کار عظیمی است که برای تجزیه آن انجام شد. بنابراین ما اهداف فمینیسم را برای زندگی راحت تر تطبیق دادیم.

برای موفقیت در دنیای مرد سالاری، خودمان نقش میهن پرستان را بر عهده گرفتیم. برای پیروزی در این جهان، ما مجبور بودیم خصوصیات ارزشهای جهانی مرد سالارانه را به نمایش بگذاریم و آنچه را ارزش نمی‌گذاریم دور بیندازیم.

برای اینکه در این فرهنگ خود را قرار دهیم، خودمان را آنگونه که مردان در مورد زنان ارزش میدانند شکل می‌دهیم، از لحاظ جنسی و زیبایی خود را آنگونه شکل می‌دهیم که مردان می‌خواهند. در حالیکه قبل‌ها چنین فشارهایی برای حفظ دسترسی جنسی ما در طول زندگی وجود نداشت است، زنان مشهور که هنوز هم بعد از همه سال با وجود غرایز جنسی شان چهره‌های خود را حفظ می‌کنند، تا به عنوان الگو توسط فمینیست‌ها مورد ستایش قرار گیرند. ما از سنت‌ها و ادب و رسوم، از روابط خانوادگی و بین‌نسلی، از اجتماعات و احساس متعلق به خود جدا شده ایم. ما این کارها را غیرقابل انجام میدانستیم اما نه به عنوان چیزی که ارزش حفظ آن را دارد بلکه به عنوان امری اجباری مجبور به انجامش شدیم. درست است که ما مجبور به انجام این نقش‌ها شدیم، و این فراتر از نزاع کردن بر سر اینست که چه کسی کارهای خانه و مراقبت از کودکان را در یک خانواده متمرکز انجام می‌دهد. به این سوال توجه کنید که چگونه احساس می‌کنیم به جایی تعلق داریم؟ چگونه می‌توانیم به همان اندازه افزودن را ارزش‌گذاری کنیم؟ چگونه می‌توانیم در خارج از مشاغل که داریم، در جهان شرکت کنیم و به آن کمک کنیم؟ چگونه فراتر از اینکه فردی باشیم یا جزئی از یک زوج یا یک خانواده متمرکز باشیم، به جایگاه خود در جامعه فکر می‌کنیم؟ اینها چالش‌های پیشروی فمینیسم خواهان بوده است.

کار ما به عنوان فمینیست، نباید استخدام باشد. نباید تبدیل باشد. باید به خواسته‌ها و نیازهای زنان که ممکن است با خود ما متفاوت باشد گوش فرا دهیم. نگرش ترحم‌انگیز فمینیست‌های غربی نسبت به زنان در کشورهای مسلمان، این عقیده را که این زنان باید از شر روستری‌های سنتی شان نجات پیدا کنند را تقویت می‌کند، و این نمونه خوبی از تشریح این امر است. این واقعیت را نادیده بگیرید که نجات و حمایت از عقاید

مردانه، مردسالارانه است. تلاش های ما در جهت بی ارزش کردن آنچه که برای زنان ارزشمند است، چشمگیرست، تا جایی که ارزشهای آنها نظیر استقلال، موفقیت و تمایلات جنسی آنها را بدست بگیریم.

با این وجود علیرغم تلاش های ما برای تبدیل زنان به آنچه که از نظر ما ارزش تلقی میشود، به نظر میرسد که کمتر از خود پرسیم آیا این موارد واقعا ما را خوشحال میکند یا خیر، اگر واقعا به اینکه روش فوق بهترین کاریست که میتوانیم انجام دهیم اعتقاد داریم.

زیر سوال بردن این مسئله بدین معنا نیست که فریاد بزنید تا به آشپزخانه برگردید، و به مردان اجازه دهید تا تصمیمات خود را برای ما بگیرند و ما را مطیع خود سازند این سوال است که آیا ممکن است مواردی وجود داشته باشد که ما آنها را دور ریخته باشیم و باید به آن برگردیم و آن را پس بگیریم؟ این سوافهرست که ممکن است برای لحظه ای روی آن تفکر کنیم و نه تنها در مورد استراتژی بلکه در مورد اهداف خود نیز تجدید نظر کنیم. سوالاتی وجود دارد که باید از خودمان پرسیم

سوال اول: آیا فمنیسم دنیای بهتری نه تنها برای شخص شما بلکه برای زنان و مردان در تمام سطوح جامعه ایجاد کرده است؟ آیا فمنیسم فضایی را برای مردان ایجاد کرده تا بتوانند صفات زنانه سنتی را در همان سطح درک کنند؟ آیا این فضا را برای زنان فراهم کرده است تا بتوانند صفات سنتی مردانه را درک کنند؟

نکته آخر: اگر بگوییم که دنیای بهتری برای زنان میخواهیم، آیا اهداف و ایده های فعلی فمنیسم میتواند آن دنیا را ایجاد کند؟

۳

همه بصورت برابر فمنیست هستند!!!

جای تعجب نیست که اندره آ دورکین تبدیل به چهره ای محبوب برای فمینیست های جوان و تجسم فکری و ذهنی لحظاتی که تفکر فمینیستی در آن زیاده روی می کند، شده است. برخلاف وبلاگ ها و کتاب هایی که به خوانندگان خود اطمینان می دهند که فمینیسم میتواند جذاب باشد، مردم اندره آ دورکین را فردی چاق، با موهای وزوزی و بدون کمترین آرایش می بینند.

او مایه وحشت زنانی است که از گامی به سمت جلو برداشتن می ترسند، در واقع آنها از این می ترسند که اگر بپذیرند معیارهایی که برای رفتار و ظاهر خود در نظر گرفته اند ناعادلانه و مضحک هستند، این معیارها را دیگر نخواهند پذیرفت و این شروعی بر روند سیر نزولی آنها خواهد بود. شما محصولات نگهدارنده مو و برس های ۳۰ دلاری و برس های کانتورینگ و کفش های پاشنه بلند ۴۰۰ دلاری خود را دور می اندازید، کفش های پاشنه بلندی که حتی نمی توانید با آن راه بروید اما مجبورند آنها را داخل کیف خود داشته باشید تا داخل تاکسی و در مسیر رفتن به مراسم آنها را بپوشید. کفش هایی که ممکن است حتی با برداشتن چند قدم باعث شکستگی قوزک پای شما شوند. شما بطور ناگهانی خود را درحالی می بیند که لباس راحتی پوشیده اید و در فروشگاه مواد غذایی یا در پیاده رو ها در مورد اینکه لازم نیست موهای خود را با شامپو بشویید و آب کشیدن با جوش شیرین تنها چیزی است که به آن نیاز دارید، با غریبه ها صحبت می کنید. این همان ترسی است که به ذهن همه فمینیست هایی که سعی در رد رادیکال های پیشینیان خود دارند خطور می کند: اینکه اگر ما مکانیسم کنترل را درک کنیم، اگر به ورای حرف های مضحکی که سبب اضطراب ما و نگرانی ما درباره سبیل لباس و شیک بودنمان می شود بنگریم، اگر درک کنیم که زندگی خود را در مشاغل هدر داده ایم که درحال نابودی جهان هستند و سبب ظلم به فقرا می شوند، تنها آن زمان است که ما واقعا تصمیم می گیریم کاری در این باره انجام دهیم. و به نظر می رسد این مسئله مایه ناراحتی باشد.

ناراحتی بخشی از هدف فمینیست جهانی نیست و اگر بخواهد مطابق میل همه زنان باشد باید به همین منوال ادامه دهد. پیروان فمینیست جهانی فمینیستی را می خواهند که نیازی به تغییر شیوه ی لباس پوشیدن، تفکر و رفتار شما ندارد. فمینیست جهانی با توجه به اینکه اکنون بیش از تئوری یا حتی واقعیت تمام تمرکز روی عقاید و روایت های شخصی قرار دارد، به فمینیست های جوان می گوید که آنها مجبور نیستند تاریخ جمعی و فکری خود را مطالعه کنند. تفکر فمینیستی معاصر با تمرکز کامل بر سبک زندگی تبدیل به کالایی قابل خریداری می شود.

البته فمینیست های جهانی می خواهند دورکین و هر زنی که به او شباهت دارد را از جنبش فمینیسم کنار بگذارند. دورکین تنها به خاطر ظاهرش هدفی ساده برای آنها محسوب می شود، آنها به او اشاره کرده و در مقایسه با او خود را بی ضرر نشان می دهند. گلوپا استاینم نیز در جایگاه خود با پشتیبانی مالی سی آی ای، به عنوان تنها فمینیست سفید پوست متعلق به طبقه میانی از نیمه آخر قرن بیستم است که ارزش شناخته شدن را دارد. ظاهر دورکین تنها دلیل ناراحتی زنان نیست، بلکه شیوه ی نوشتن بی رحمانه تو نیز در این مسئله نقش دارد. نوشته های او نیز مانند همه ی نویسندگان و روشنفکران سحرانگیز نیست. اما بنظر می رسد که کلیت کارهای او تنها به دلیل این که آنها با برخی از نظریه های افراطی تروی مخالفند، توسط فمینیست های امروزی رد شده است. میشل فوکو معتقد بود که ایدز در حقیقت وجود ندارد و صرفا یک ساختار اجتماعی است، اما این بدان معنا نیست که ما باید از خواندن سایر نوشته های او امتناع بورزیم، یا اینکه از او به عنوان نمونه زیاده روی مردان یاد کنیم.

آنچه که فمینیست ها را راجع به دورکین (و مک کینون و کیت ملیت و والری سولاناس و دیگران) آزرده می کرد این بود که آنها خواستار این بودن که زنان درباره چیزی که در آن مشارکت می کردند فکر کنند. چرا که شما با مشارکت خود به نحوی از اشتباهات آن موسسه، فعالیت و یا سبک زندگی چشم پوشی می کنید. دورکین خواستار آن بود که زنان روابط بین فردی خود، کار خود و حضور روزمره خود در جهان را در نظر گرفته و ببینند که تا چه اندازه درحال مشارکت با سیستمی هستند که مسبب ظلم و ستم است. تمام بهانه هایی که ما برای عدم توانایی در ایجاد تغییرات بنیادی در زندگی خود می سازیم ("من به این کار نیاز دارم تا وام دانشجوییم را پرداخت کنم"، "من او را دوست دارم...."، "من

از زمانی که بچه بودم رویای داشتن خانه و ازدواج و مادر شدن را داشتم اما اگر ناگهان بفهمم که مالکیت ملک چگونه است برایم ناامید کننده خواهد شد، در برابر دیدگاه دورکین کاملاً بی ارزش خواهند شد.

در پاسخ به آثار فمینیستی افراطی، هیچگونه سخاوتی چه توسط زنان و چه توسط مردان وجود نداشته و ندارد. این کارزار برای پاک کردن کارهای افراطی از تاریخ فمینیستی مایه پشیمانی است. ما مجبوریم که به جای خواندن این کتاب‌ها در زمینه متن، همدردی با موقعیت آنها و اجازه دادن به خود تا حاضر شویم از منظر آنها نیز به قضایا بنگریم، این مسائل را به عنوان شوخی کنار بگذاریم. نمی توان رفتار دورکین و همگامان او را زیبا نشان داده و آنها را قابل پذیرش کرد.

و به همین ترتیب شا این مطلب را در اینترنت می بینید:

مردی می گوید که همه فمینیست ها از مردان متنفر هستند. « درباره آن زنیکه دورکین چه پاسخی دارید که گفته بود همه مردان متجاوز هستند.

زن فمینیستی تماس می گیرد و به او اطمینان می دهد "ما هم او را دوست نداریم".

این امتناع از تجربه احساس ناراحتی از تغییر واقعی، و این رد کردن موضع فمینیست افراطی، منجر به پدیده ای شده است که "فمینیسم انتخابی" نامیده می شود. این اعتقادی است که براساس آن بدون توجه به اینکه زنان چه چیزی را انتخاب می کنند، از سبک زندگی خود گرفته تا پویایی خانواده اش، او تنها با عمل انتخاب کردن خود مرتکب انتخاب فمینیستی می شود. گمان می شود که این امر ریشه در ناتوان شدن زنان در تصمیم گیری توسط جوامع سختگیر و مردسالار گذشته دارد، که در آن مردان برای زنان تصمیم گیری می کردند. بنابراین شما تنها با یک انتخاب ساده در مقابل مردسالاری مقاومت کرده و مانند یک فمینیست عمل می کنید.

این همان چیز است که فمینیسم جهانی، عاری از هرگونه تغییرات درونی شخصی واقعی، در نهایت منجر به آن می شود. همانطور که هر زنی می تواند به سادگی با فمینیست خواندن خود، فمینیست شود، با اصرار زنان هر عملی نیز می تواند بدون نیاز به بحث و جدل و ناراحتی، تبدیل به یک عمل فمینیستی شود.

همه ما در خفا می دانیم که در چه قسمت هایی از زندگی خود گند زده ایم، در چه قسمت هایی کم کاری کرده ایم و در چه قسمت هایی مایه شرمساری خودمان و دنیا شده ایم. ما انرژی جسمی، عاطفی و فکری بسیار زیادی را صرف نپذیرفتن این حقایق و وانمود به عدم وجود آنها می کنیم، بنابراین منطقی به نظر می رسد که نسبت به کسانی که کاستی های ما را به ما یادآوری می کنند، پرخاشگر باشیم.

ما بدون حرف زدن شما هم خودمان می دانیم که آن لباس زیبا توسط کودکانی دوخته می شود که در کارخانه ای با استانداردهای ایمنی بسیار پایین کار می کنند؛ کارخانه ای که هر لحظه ممکن است نابود شود و جان صدها نفر را بگیرد. اما با این وجود ما باز هم خواستار آن لباس هستیم. ما می دانیم که اگر از یک فروشگاه ارزان قیمت مرغ سوخاری خریداری کنیم این حیوان است که تمام زندگی خود رنج کشیده است، و کشاورزی که آن را پرورش داده است نیز وامدار شرکت های غذایی بزرگ بوده و در حال ناتوان شدن به دست آنهاست؛ اما با این وجود ما باز هم از مغازه ارزان قیمت خرید میکنیم چرا که قیمت مرغ ارگانیک هفت دلار بیشتر است و باید علی رغم خستگی کار طولانی مدت در شرکت، باید آن را آماده نیز کرد. همچنین ما می دانیم که شرکت هایی که برای آنها کار میکنیم زمین را الوده می کنند و فقرا را غارت کرده و ثروتمندان را ثروتمند تر می کنند، اما باز با این حال ما ترجیح می دهیم که خودمان را با فعالیت های روزمره و تفریحات مختلف مشغول کرده و از این مسائل چشم پوشی کنیم.

از این گذشته از کجا باید شروع کنیم؟ چطور ممکن است افراد بدون اینکه تحت الشعاع قرار گرفتن، با خیل ناامیدی در جهان مقابله کند؟

یکی از راه های مقابله با ناهماهنگی شناختی، حمله به تدریجی حقیقی است. آنها دانشی پنهان را در ما بیدار می کنند؛ و ما برای آرام کردن اوضاع، مجبور می شویم آنها را نابود کنیم. آنها را افرادی تنگ مزاج و عجیب و غریب بنامیم. از خواندن کتاب های آنها امتناع ورزیم، اما به هرحال در ملاعام آنها را به باد نقد بگیریم. و سپس، در زندگی آنها به دنبال کاستی ها و ریاکاری های بگردیم و به جای اینکه درک کنیم همه ما انسانیم و دارای کاستی هستیم، از این نقص ها برای بی اعتبار کردن حاصل یک عمر تلاش آنها استفاده کنیم. ما حاضریم که در راستای هر عملی که برای گوش نکردن و تغییر نکردن ما بهانه تراشی کند، هر کاری را انجام دهیم.

بروز یک واکنش افراطی واقعی امری بسیار سخت است، اما این روزها باب شده است که مردم به سادگی و بدون اینکه کاری انجام داده باشند خود را تندرو می نامند. شما فکر می کنید که اگر این بسته چپیس خاص با روبان صورتی بر روی آن را بخرید، به درمان سرطان کمک می کنید. یا اینکه تنها با خریدن یک آلبوم موسیقی و پوشیدن یک کت چرم به یک پانک واقعی مبدل می شوید، و یا صرفا به دلیل اینکه خوتان را فمینیست می دانید، شما فمینیست خواهید شد.

ناگهان شما می بینید که انتخاب هایی که انجام داده اید چندان شوریده به نظر نمی رسند، چرا که آنها را در لایه نازکی از فمینیسم پوشانده اید. ناهماهنگی شناختی از بین می رود، اما آن لباسی که خریدید بیان خود حقیقی شماست و پوشیدن آن بیانگر فردگرایی شماست، که امری کاملا فمینیستی است. مرغی که می خورید و از آن برای تقویت بدن خود استفاده می کنید هم به دلیل نگرش مثبت به بدن، کاملا فمینیستی است. شما در حال صعود از نردبان موفقیت و شکستن مرزها برای زنانی هستید که پس از شما خواهند آمد، شما توانمند هستید و به دنبال تذییعی هستید که شایستگی آن را دارید. این احتمالا فمینیستی ترین عمل ممکن است.

فمینیسم انتخاب مشکلی اساسی در فمینیسم سفیدپوستان است. ما از تجربیات خود در زمینه مورد مخالفت، تبعیض و کناره گیری قرار گرفتن و برخوردهای خود با خشونت و درد به عنوان توجیهی برای بدست آوردن خواسته های خود استفاده می کنیم و هرگز به دلایل داشتن این خواسته ها فکر نمی کنیم.

بخش عمده ای از فمینیسم سفیدپوستان بر اساس ایده جلسات "افزایش آگاهی" ساخته شده است که در آن به بانوان فضای کافی داده می شد تا به سو رفتار و تعارض های درون زندگی خود به گونه ای که در تا آن زمان انجام نشده بود، فکر کرده و درباره آن صحبت کنند. این مسئله زمانی برای ما روشن می شود که پی می بریم آموزگاری که سعی داشت ما را از یادگیری یک زمینه علمی منصرف کند، به دلیل عدم توانایی من این کار را انجام نمی داد بلکه از منظر او من صرفا دختری بودم که علاقه داشت رشته ای پسرانه را فرا بگیرد. سپس می توان دید که مسائلی که زنان پیش از این شخصی تصور می کردند، می تواند به عنوان مسائل جهانی یا دست کم در اشتراک با اکثریت جمعیت شناخته شود.

اما افزایش آگاهی زمانی از حرکت باز می ماند که مردم با همان روشی که گذشته را بررسی می کردند، آینده را بررسی نکنند. چگونه می توان آینده ای ساخت که برای همگان و نه فقط خود شما بهتر باشد. چگونه می توانیم برای منافع کل بشریت، و نه فقط قسمت خاصی از زنان، زنانی که بیشتر شبیه ما هستند، مبارزه کنیم؟

من می گویم فمینیسم سفیدپوستان زیرا بسیاری از اهداف جنبش شناخته شده فمینیسم در قالب زنان سفیدپوست طبقه متوسط طراحی شده اند، و همچنین دلیل دیگری برای این مسئله این است که اینها زنانی هستند که مشهودترین نمایندگان جنبش شدند. ما در موج دوم جنبش فمینیسم از مبارزه برای رسیدن به برابری اقتصادی صحبت می کنیم، اما در عین حال بسیاری از زنان که درآمد پایین تری دارند، مجبورند که این نابرابری را تحمل کنند. رفتارهای افراط گرایانه موج دوم جنبش فمینیسم که سعی می کنیم آنها را فراموش کنیم در مقطعی بخشی از جنبش بودند.

بسیاری از ایده‌هایی که به عنوان اهداف بالقوه موج دوم فمینیسم شناخته شدند، هرگز به طور کلی در این جنبش به ثبات نرسیدند، زیرا هنگامی که شما به سطح مشخصی از پول یا شهرت دست پیدا کردید، ترجیح می‌دهید که بجای مشارکت در ساخت سیستمی که انصاف را برای همه فراهم می‌کند، برای برطرف کردن نیازهای خود تلاش کنید.

برای مثال نگهداری از کودکان را در نظر بگیرید، مسئله‌ای که علی‌رغم منفعتش برای اکثریت زنان هیچگاه جز صحبت از آن حمایت دیگری نمی‌شود. هنگامی که به سطح درآمد خاصی رسیدید، مراقبت کودکان آسان‌تر از پرداخت مالیات یا کمک به سیستمی خواهد بود که به همه زنان کمک می‌کند. اگر فرزند شما در مدرسه خوبی نباشد فرستادن فرزندتان در یک مدرسه خصوصی بسیار راحت‌تر از سازماندهی راه‌هایی برای بهبود اوضاع برای کل جامعه است. این مقوله در مورد برنامه‌های در حال گسترش رفاه اجتماعی، حمایت از درمانگاه‌های عمومی و غیره نیز صدق می‌کند. با افزایش توانایی زنان در مراقبت از خود به لطف تلاش‌های فمینیستی، اهداف فمینیستی که او مایل است واقعا برای آنها بجنگد، یا زمان و پول و تلاش خود را برای آن اختصاص دهد کاهش می‌یابد. زنانی که نتوانستند از این طریق به موفقیت برسند مشکل او نیستند، به همین دلیل است که امروزه فمینیست‌های شناخته شده فقط برای رسیدن به حق اتخاذ تصمیم‌های خود می‌جنگند، مهم نیست که آن تصمیمات چه باشند.

این جلسات آگاهی بخشی به ما این را آموخته‌اند که تفاوتی میان مسائل شخصی و سیاسی وجود ندارد، اما این عبارتی است که سال‌ها به اشتباه تفسیر شده است. برای مدت زمانی طولانی، زنان از این جمله این برداشت را داشتند که پیروزی‌های شخصی خودشان پیروزی‌های سیاسی است. اگر من بتوانم در دنیای هالیوود به اوج شهرت و موفقیت برسم، دیگر نیاز نیست تلاش کنم تا هالیوود به محیطی دوستانه‌تر برای سایر زنان تبدیل شود. و دیگر لازم نیست که من ایستادگی کنم تا صدای زنان به گوش همه مردم برسد. صرف رسیدن من به این جایگاه یک پیروزی سیاسی است. فارغ از سایر معانی این عبارت، معنایی که ما بیشتر از همه از آن غافل شده‌ایم، این مطلب است که تصمیمات شخصی دارای پیامدهای سیاسی هستند و این پیامدها باید مورد بررسی قرار گیرند. فمینیسم انتخابی از هرگونه بحث درباره این موضوعات، پیرامون پیامدهای تصمیم‌های مردم بر زندگی آنها، جلوگیری می‌کند. از آنجا که صرف این انتخاب خود عملی فمینیستی است، هرگونه انتقاد در این زمینه مردود است. با این طرز فکر که این انتخاب شخصی اوست، انتقاد از فمینیست‌ها نوعی ظلم در نظر گرفته می‌شود.

این عمل منجر به شکل‌گیری ذهنیتی می‌شود که در آن همه در یکی از دو دسته طرفداران و مخالفین قرار می‌گیرند. ما زنانی بیچاره و قربانی هستیم، و دسته دیگر مردانی هستند که سعی در پایین نگه داشتن ما دارند. به جز اینکه اکنون بیشتر موانع در سر راه زنان برداشته شده است. زنان اجازه دارند به دانشگاه بروند، در زمینه‌های سنتی مردانه مشغول به کار شوند، در ملا عام صحبت کنند، در انتخابات نامزد شوند و هرکاری که میخواهند را انجام دهند. موانع و نابرابری‌های واقعی که زنان با آن مواجه می‌شوند عمدتاً شامل حال زنان فقیر است، در جامعه فعلی زنان طبقه متوسط و بالاتر می‌توانند با صرف پول به قدرت و برابری برسند. مواردی از جمله سقط جنین با هزینه مناسب، مراقبت از کودک، بیمه درمانی و مراقبت‌های بهداشتی، مسکن عمومی و غیره که بیشترین فشار را به زنان کم درآمد وارد می‌کنند، مورد توجه فمینیست‌ها نیستند. ما ممکن است در مورد این موارد نظراتی داشته باشیم، اما تلاش واقعی زیادی برای بهبود شرایط انجام نمی‌شوند.

اوضاع به این شکل نیست که مردان و زنان علیه یکدیگر باشند، بلکه هر زنی از حقوق خود دفاع می‌کند. ما باید درباره این مسئله مناظره کنیم که چگونه اعمالی که به ما قدرت می‌دهند باعث تضعیف و مورد ستم قرار گرفتن زنان کم‌توان‌تر (یا زنانی که در کشورهای مختلف یا با فرهنگ‌های مختلف زندگی می‌کنند) می‌شوند. با این وجود در محیط اینترنت و پردیس‌های دانشگاهی، مقاومت جدی در برابر این بحث وجود دارد. اخیراً نویسندگان و فعالان فمینیستی قدیمی به دلیل عدم استفاده از گفتار صحیح، استدلال در مورد نکاتی که دیگر باب روز نیستند، و فقط برای داشتن دیدگاهی متفاوت، توسط نسل جوان مورد بدگویی قرار گرفته‌اند.

در قلمرو فمنیستی با دگراندیشی به این شکل رفتار می شود: هر عقیده یا استدلالی که مخالف آن باشد یک حمله تلقی می شود. این امر ناشی از این باور است که حقیقت در نزد شما تنها حقیقت است، و احساس آسیب پذیری و مورد ظلم واقع شدن شما نباید مورد بررسی و پرسش قرار بگیرد.

در چنین محیطی، داشتن گفت و گو های واقعی و سازنده در مورد نحوه تاثیر انتخاب های شما در زندگی سایر افراد، غیر ممکن است.

فمنیسم یک جنبش است و بهانه ای برای ایستادن نیست. اما هنگامی که تنها مرجعی که باید به آن پاسخ دهید، خودتان هستید، یک چرخه بازخوردی از منطق ایجاد می کنید. همه چیز قابل توجیه است، همه چیز به گونه ای فمنیستی ارائه شده است.

و با این وجود، اگر از اصول یا دیدگاه فلسفی برای زندگی خود، و به جلو راندن خود و جامعه استفاده نکنید، فایده داشتن آنها چیست؟ دورکین بیش از اندازه جلو نرفته است، این ما هستیم که به اندازه کافی همه چیز را جدی نگرفتیم.

۴

چگونه فمینیست به مرد سالاری خاتمه میدهد؟

یکی از راههایی که یک زن میتواند به بدترین تاثیرات مردسالاری خاتمه دهد مادیات (پول) است. با کسب پول مکفی میتوانید از مشهودترین تله های مردسالاری بگریزید، همچنین با داشتن پول مکفی شما میتوانید به جایگاهی مناسب در اجتماع دست یابید و مانند خیلی از زن های دیگر مجبور به انجام کارهای دشوار نیستید و همچنین میتوانید به افرادی دیگر هزینه ای پرداخت کنید تا مسئولیت پخت و پز و شستن لباسها و مراقبت از کودکانتان را به عهده بگیرند.

مادیات سریعترین راه ممکن برای فرار از انواع ظلم و ستم و فجایع است که زنان بیشتر در معرض آن قرار دارند. اکثر ما تصمیم میگیریم که به مردسالاری خاتمه دهیم. اما بیشتر روش هایی که زنان توسط آنها تحت کنترل یک سیستم درمی آیند با پول از بین میرود. از پرداخت خدمات پزشکی که زنان قادر به پرداخت آن نیستند تا استخدام وکلای قانونی برای دور زدن نابرابری های قانونی.

هر موسسه ای در ایالت متحده آمریکا، از قوه قضاییه تا سیستم بانکداری، از امور املاک تا سیستمهای آموزشی همگی مرد سالار هستند. در حقیقت فرهنگ اقتصادی ما مرد سالار است. سیستم آموزشی ما معلمان و معاونان را برای خدمت به ثروتمندان بکار میگیرد. میزان ثروت شما تعیین کننده کیفیت آموزش شما میباشد و معمولاً با تحمیل کردن ده ها هزار دلار وام به افراد ناتوان بیشتر آنها را به سمت فقر سوق میدهد. در امر ازدواج مرد از حقوق و مزایای بالاتر و سلامت بهتری برخوردار است و این در حافه رست که زن حقوق کمتری در قبال انجام کارهای طولانی در خانه و نگهداری از کودک دریافت میکند. و این یکی از انواع مرد سالاری است. مرد سالاری موضوعی فراتر از مسائل آزادی شخصی زنان است. این ما نیستیم که بر علیه آنها ایم، این سیستم است که با زور و ستم و کنترل قدرتمندانه جایگاه آنها را بالاتر نگاه داشته است. تنفر از زن مانند نژادپرستی، همجنس گرا هراسی و کلمات دیگری که به عنوان ترس های مشهود و کینه های تو خالی طبقه بندی میشوند در زندگی عمومی ما حکم فرما هستند. استفاده از زنان و استثمار کردنشان میتواند آنها را از انسان بودن محروم کند. زنانی که عضوی از این سیستم هستند وضع بهتری از مردانی که این سیستم را گسترش و نگه داشته اند، ندارند. امروزه زنانی هستند که به عنوان وکیل و قاضی، مردان و زنان بیگانه زیادی را به زندان انداخته اند. اینها زنانی هستند که از افراد ناتوان کار میکشند و از نژادپرستی حمایت میکنند. امروزه زنان سیاستمداری هستند که با دادن پول به افراد ثروتمند باعث گسترش فقر میشوند.

زمانی که صنعتی مانند وال استریت (خیابان معروفی در محله منهتن نیویورک واقع در ایالت متحده آمریکا) از رده خارج میشود و نام سیلیکون والی (نام رایج و غیررسمی منطقه ای در حدود ۷۰ کیلومتری جنوب شرقی سانفرانسیسکو در حومه سانتاکلارا کالیفرنیا ایالت متحده آمریکا است، شهرت این منطقه به دلیل قرار داشتن شرکت های انفورماتیک جهان در این منطقه است.) بسیار شنیده میشود به این دلیل است که آنها به زنان بیشتری احتیاج داشتند اما عدم منطق از آنجا ناشی میشود که این شرکت تنها توسط مردان اداره میشود!!!! اینجا مشکل نه مردان، بلکه انسان های دلسوز هستند. امروزه که زنان با قدرت عجیب شده اند، دنیای برابری دیده نخواهد شد، تنها دنیایی را خواهیم دید که زنان بیشتری در آن شرکت دارند.

فمینیست ها و جنبش های حقوق مدنی هدف مشترکی با یکدیگر دارند و آن هم از کار انداختن سلسله مراتب است، همانطور که مجامع غربی برای قرن ها سازمان داده شده اند و در صدر همه ی اینها مالکان و ثروتمندان سفید پوست هستند و بقیه که در رتبه های پایین تر قرار دارند، البته سطوح های پایین تر با توجه به تفاوت سن، سطوحشان هم تفاوت دارد. این جنبش ها سلسله مراتب را نابود کردند و هر شخصی را به صورت تئوریکال در جایگاه مخصوص خودش قرار دادند. مشخصاً این فرایند هنوز تکمیل نشده ولی رشد هر نسل از کودکان سفید پوست که هنوز بزرگ نشده اند تا به این باور برسند که میتوانند به بقیه تسلط داشته باشند، با هر نسلی از بقیه افراد هم که هنوز آنقدر بزرگ نشده اند که به این باور برسند که تحت سلطه هستند، برابری میکنند. این نشانگرهای نژاد و جنسیت، دیگر جایگاه شمارا در زندگی تضمین نمیکند. ولی چرا هنوز زنان در حصار سیستم عمل میکنند؟ زیرا ما نژاد و جنسیت را با پول و قدرت جایگزین کردیم. امروزه شما بجای اینکه جایگاه خود را با استعدادهایتان به دست آورید، جایگاه خود را میخرید. امروزه که ما به عنوان یک زن به جایگاه های قدرت دسترسی داریم کمتر مایلیم تا این

سیستم نابرابری را نابود کنیم چرا که قدرت و سرمایه گرایی حس خوبی میدهد، و به شما ارزش هایی اعطا میکند که احساس میکنید دیگر تحت سلطه دیگران نیستید.

قطعا مردانی هستند که در گذر زمان فهمیده اند که سلسله مراتب جنسیت و نژاد ارثی، غیر اخلاقی و ناعادلانه است. ولی مردان سفید پوست بطور کلی با این تفکر که آزادی و حقوق یکسانی با بقیه دارند بزرگ نمیشوند. حتی اگر خودشان دارای قدرت نباشند ولی شانس داشتن قدرت و آینده را دارند و همین قدرت است که انسانها را کور میکند.

به همین دلیل است که فمینیست بودن همیشه بی اثرست. زیرا کسانی هستند که ادعای فمینیست بودن دارند و بدین سبب فمینیست بودن به آنها قدرت بیشتری میدهد تا اینکه عضو گروه های اجتماعی باشند. چرا که این سیستم قدرتمند و ظالم، مدافع حقوق انسان بودن را بی معنی میسازد. زنان امروزه در این سیستم عضوی فعال هستند و از آن سود میبرند. روزهایی که تمامی زنان برای رسیدن به هدفی مشترک با یکدیگر متحد میشدند به سر آمده است. توانایی شما برای شکستن این اطاعت امر با توانایی من فرق دارد. و این به علت تفاوت در نژاد، جذابیت، گذشته ی شخصی، طبقه، موقعیت، میزان تحصیل، شغل و دیگر چیزها میباشد. اصرار بر یکسان بودن تجربیات و خواسته های زنان کار احمقانه ای است. آنها اصلا در این موارد یکسان نیستند.

زمانی که همگی زنان به سبب حقایق بیولوژیکی مورد تبعیض قرار می گرفتند و تبعیض ها هم مستقیما در کتب قانونی نوشته میشد، و میتوانستند اعتراض کنند، نیازها و موانع جهانی وجود داشت که میتوانست ما را باهم متحد کند. ولی امروزه اطاعت امر من با اطاعت امر شما متفاوت است، موانعی که من با آنها روبرو هستم با موانعی که شما با آن روبرو هستید متفاوت است. زیرا اکثر موانع جهانی از بین رفته است. همچنین باید بپذیریم که اکثر موانعی که آنها را زن ستیزی مینامیم در حقیقت مخالف زنان نیستند. ما زن هستیم ولی بهتر است ابتدا به خودمان به عنوان یک انسان نگاه کنیم. حالا این سوال پیش می آید که چرا هنوز به فمینیسم احتیاج داریم؟ برای اتمام نابودی سلسله مراتب به فمینیسم احتیاج داریم. مسائلی وجود دارد که مولد حقوق، جنسیت، خشم و دیگر مسائل است که هنوز مانع از آزادی زنان است. بنابراین ما نباید خونسرد باشیم و دست از مبارزه بکشیم. زندگی ما و زندگی نسل آینده نیازمند کوشش در این راه است. زمانی که به پیشرفت زنان نگاه میکنیم میبینیم که به سمت تساوی حقوق زن و مرد در حال حرکت هستیم و همه ی سیستم های آموزشی، کارافرینی، اقتصاد و دفاتر نرخ گذاری این موضوع را گواهی میدهند. آیا این درست است که ما اساس افکار خود را پیرامون هویت های بیولوژیکی قرار دهیم؟ نیازهایمان، خواسته هایمان، موانع پیش رویمان و شرایط متفاوت مان سبب اتحاد میشود؟ همچنین باید ببینیم با اصرار بر تفاوت زن و مرد چه چیزی را از دست خواهیم داد و چگونه این داستان هر دو جنس را می آزارد و به خدمت میگیرد؟

این راهی است که نشان میدهد که فمینیسم هنوز هم یک ایده مفید است: تقریبا همه ی ما به طریقی به خاطر جنسیت مان نادیده گرفته شده ایم. این نادیده گرفته شدن به ما نشان میدهد که کل این سیستم فاسد است. نادیده گرفته شدن به زنان قدرت و دیدگاهی میدهد که متوجه عملکرد این سیستم و قلب تاریکش شوند.

این نسخه از فمینیسم که بیشتر توانایی تغییر جامعه را دارد در قدرتمندانه ترین بازه زمانی قرار دارد زیرا همانگونه که افرادی در داخل داریم افرادی نیز در خارج داریم. ما بین دیوارهای شهر قرار گرفته ایم با این حال در حال پیشروی به سوی مرکز شهر هستیم. اگر میتوانستیم صف ببندیم تا ببینیم که تمام چیزهایی که نیاز داریم در حال رخ دادن است و عده زیادی در این جامعه (جامعه حریص) به واسطه فقر، خشم و استثمار میمیرند صف میبستیم.

متأسفانه اکثرا تصور میکنند که تنها مشکل این سیستم (منظور از سیستم این دنیای پیچیده است که مکررا در آن از واژگان مرد سالاری یا سرمایه داری استفاده میشود) اینست که به آنها اجازه ورود به داخل خودش را نمیدهد. تمام مسئله این است که این سیستم بعضی هارا شامل میشود بعضی از مردم را محروم میسازد، به بعضی ها را به سود میرساند اما از بعضی ها سو استفاده میکند. پس این سیستم یک شیطان است. با

مبارزه برای وارد کردن خود به این سیستم، شما این سیستم را بهبود نمی بخشید بلکه خودتان را تبدیل به افرادی خواهید کرد که از این سیستم سود میبرند و ذینفع سیستم هستند یا اینکه خودتان را از این سیستم محروم میکنید و به معنای دیگر تبدیل به یک مرد سالار خواهید شد.

اگر ما نادیده انگاری خود را بپذیریم، و بعد به این سیستم ورود کنیم برای لحظه ای باید به این فکر کنیم که در چه دنیایی مشارکت داریم. زیرا اگر زمانی برسد که جایگاه ما زنان به رسمیت شناخته شود (این روزها در راهند) وقتی که قدرت در دستانمان باشد نه بر علیه ما، زمانی برای مکت و انعکاس وجود ندارد. به زبانی ساده زمانی که ما برابر با مردان در سیستم به عنوان گروهی یکسان سود ببریم، دیگر برایمان مهم نخواهد بود چه کسی صدمه ببیند. ولی در قبال افرادی که با آنها شریک هستیم وظایفی داریم و آن وظایف قبل اینکه هر کدام از حقوق ما محقق شود به وجود می آید.

ما در حال از دست دادن زنان با مشارکت آنها در سیستم به جای نافرمانی از آن هستیم. این ایده که شما میتوانید قوی ترین ضربه را به وسیله اثر گذاری روی فرهنگ از داخل وارد کنید در بهترین حالت دلگرم کننده و در بدترین حالت فریب است. به عنوان مثال یکی از دلایل رفتن به دانشکده حقوق برای اهداف صریح مانند وقف کردن زندگی خود برای محافظت از افراد آسیب پذیر سیستم میباشد. این از خود گذشتگی نافرمانی نیازمند افراط گرایی میباشد که امروزه در فرهنگ فمینیست ها کمتر به چشم میخورد. برای افراطی بودن نیازمند راهنمایی هستید، و تعداد کمی فمینیست افراطی فعال وجود دارد که به بحثهای حاضر گوش فرا میدهند و در آن شرکت میکنند.

این ایده که زنان تمام فرهنگ ها را تغییر میدهند یک دروغ آشکار است. حتی اگر زنان با اهداف خوب وارد سیستم شوند اهدافشان بر علیه سیستم نیست. سیستم کهنه کارتر از شماست، زهرهایی را جذب خود میکند که بتوانید امیدوار باشید، شما حتی نمیتوانید این روند را کند کنید. برای ورود به سیستم باید نشان بدهید که مرد سالار هستید برای پیشرفت باید رفتار آنها را تقلید و ارزش های لازم را بدست آورید. این ارزش ها شامل قدرت، عشق قدرت و نمایش قدرت است. و این گونه است که شما بخشی از فرهنگ آنها میشوید.

تعداد اندکی از افراد دلیل واقعی خود برای وارد شدن به سیستم را میپذیرند، سیستم حس خوبی به ادمی تزریق میکند، هر چیزی را که اراده کنید خواهید داشت، اگر نیاز داشته باشید افراد به شما گوش میدهند و این مورد توجه واقع شدن دلپذیر است و به دنبال آن پول و رفاه با خود به همراه می آورد و به دور از هر بدبختی و ظلم و ستمی خواهید بود. و خیلی کم به افرادی که بیرون از این سیستم مانده اند توجه خواهید کرد. زمانی که به آن جایگاه برسید چیزهایی که خریدید نخواهید فروخت و همینطور مردم اگر ازادی را به پول ترجیح دهید و اگر بخواهید با ارزش هایی مانند رحم و دلسوزی، صداقت و درستی زندگی کنید از شما متنفر میشوند زیرا شما نقص های آنها را به آنها یادآوری خواهید کرد. خارج از سیستم همیشه خلوت است ولی ما به شما این بیرون احتیاج داریم.

قدرت دیگری که با نادیده انگاری کسب میکنیم این است که با دیگران در یک صف بایستیم و به افرادی که این بیرون هستند تکیه کنیم. تمام کسانی که به آنها برچسب بیهوده بودن زده اند، از افراد رنگین پوست تا اقلیت های دینی و فقرا. این بیرون میتوان اتحادی تشکیل داد. درحقیقت حتی اتحادی هم وجود ندارد، ولی آن فمینیستی که بخاطر داشتن گذشته ای پر از نژاد پرستی شایع، هم جنس گرا هراسی، بیگانه هراسی و دیگر شکست های شناختی گناهکار شناخته میشود، حاکی از آن است که هدف اصلی همیشه شرکت در سیستم بوده تا نابود کردن آن، هدف استفاده صحیح از قدرت بوده نه اینکه از قدرت استفاده های شرورانه شود. تنها چیزی که سیستم را یک موجود شرور در چشم ما جلوه میدهد این است که ما اجازه ی ورود به سیستم را نداریم. ما دیدیم و خواهیم دید زمانی که مرد سالاری سقوط کند نادیده گرفتن دیگران نه به مانند ما، بلکه بصورت رقابتی بر سر قدرت خواهد بود. نادیده گرفته شدن بجای اینکه از ما یک ادم خودخواه بسازد باید ما را از عملکرد این سیستم و جمعیت آسیب پذیر و افرادی که از آنها محافظت نشده آگاه کند و ما باید روی پیشرفت خود متمرکز شویم.

جنگیدن برای علایق شخصی بدون آگاهی از انگیزه یا عوامل موفقیت خود، از شما قهرمان نمیسازد، بلکه از شما یک ادم خودخواه جاه طلب میسازد. هم اکنون زنان در جایگاه خاصی قرار دارند. ما نیمی از راه را رفته ایم و در میان دو سمت قدرت و فاقد قدرت ایستاده ایم به سادگی میتوان با کشیدن دو سر طناب سیستم را نابود کرد. نه در طرف قدرت نه در طرف فاقد قدرت هیچ داوطلب مشتاقی را نخواهید یافت که دلیل

مشخصی داشته باشند. موقعیت شخصی که فاقد قدرت است و موقعیتیست که در آن فرد به دنبال کسب قدرت است. تا زمانی که کورسویی از امید برای عوض کردن جهت قدرت وجود داشته باشد، حتی اگر این کورسو فقط یک توهم باشد مردم مبارزه خواهند کرد تا کسی که به آنها ظلم کرده را سرجایش نشانند فقط برای اینکه در آینده فرصتی داشته باشند تا ظلم آنها را جبران کنند.

۵

خودباروري واژه اي مختص خودشيفتگان

برای تحمل دائم فشار در یک جامعه به زنها یک تکه گوشت و دارایی بگویند. این ایده را خود ما زنان به وجود آورده ایم، ما زنان بطور طبیعی دلسوزتر، با محبت تر و قابل اعتمادتر هستیم و این ویژگی ما را از خفت و خواری مداوم به سبب زندگی در این بازه ی زمانی میترساند. گاهی ما زنان در مهربانی و دلسوزی خاص هستیم، افرادی که میخواهند از نادیده گرفته شدن نجات پیدا کنند باید اینگونه خاص باشند، باید با اتحاد در پی گسترش آن باشند. باید به دنبال شخصیت ها و ویژگی های آنها باشند زیرا باید شبکه ای منسجم و بهم پیوسته در برابر نادیده گرفته شدن تشکیل دهند. شخصیت ها برای روبه رو شدن با سختی ها و مشکلات شکل میگیرند. همچنین باید به دنبال راهی باشیم تا ظالمان را قانع کنیم تا دست از ظلم بردارند، ما را نکشند و به وسیله زور پس نزنند. همین نکته از ما یک آدم باهوش میسازد. ولی این ویژگی ها نظری نیستند. در واقع مردان از این ایده که زنان عاطفی تر و شکننده تر از مردان هستند به عنوان بهانه ای برای اینکه ما را برای نگرانی از کودکان در خانه نگاه دارند استفاده میکنند. همچنین از این بهانه برای اینکه ما را به شکلی روشنفکرانه مرخص کنند بهره میجویند. برای عزیز و باهوش بودن تلاش نکنید این تقاضای محکمی نیست. ولی ما هنوز این ایده را قبول داریم چرا که وجهه ای خاص از ما میسازد اما موضوعی که از ما موجوداتی خاص میسازد شیوه ی بقای ماست. اگر براین باور باشیم که این توانایی ها ذاتی هستند دیگر به آنها نیاز نخواهیم داشت و از بین خواهند رفت. ما هنوز هم میتوانیم از این دروغ به عنوان یک سرپوش یا به عنوان راهی برای فرار از بازخواست ها استفاده کنیم. من یک زن هستم پس قطعاً شنونده و همراه عاطفی بهتری خواهم بود. اما هیچوقت این قوانین را نقض نمیکنم و همواره در اولین فرصت به علایق شخصی خود عمل میکنم.

در حال حاضر زنانی را میبینیم که پشت سر سیاستمداران زن صف کشیده اند و حمایتشان هم فقط به همان صف و جناح خلاصه میشود آن هم به دلیل اینکه همگی یک جنسیت دارند. با وجود تاریخ عظیم حمایت از مداخله نظامی من زنانی را میبینم که در مورد این سیاست ها و دیپلماسی های طبیعی و اینکه چگونه ما را از جنگ دور نگه داشته اند صحبت میکنند. با وجود تاریخی پراز نابرابری های اجتماعی زنانی را میبینم که در مورد درک و حمایت سیاستمداران از زنان بیچاره و کودکان ناتوان صحبت میکنند، با وجود تاریخی پر از دزدیها و فسادهای مالی زنانی را میبینم که در مورد انصاف و عدالت این سیاستمداران صحبت میکنند. اگر جای جنسیت های مرد و زن عوض میشد این حمایت ها پس گرفته میشد، هیچ سندی مبنی بر اینکه سیاستمداران زن دلسوزانه تر از سیاستمداران مرد عمل میکنند وجود ندارد. مگر اینکه زنان خودشان را قانع کنند که این صفات بطور ذاتی به همه ی آنها به ارث رسیده است.

ما برای حفظ جامعه این داستان را برای خودمان تعریف میکنیم اما داستان ها کمکی به ما نمیکند. این داستان ها بیشتر ابزار هستند تا اسلحه، این ایده که زنان مهربان ترند یک ابزار است که مورد استفاده قرار میگیرد. اعتقاد ما به خصوصیات ذاتی جنسیتی حاصل زبانیست که در گفت و گو در مورد مسائل زنانه و مردانه استفاده میکنیم. ما اصطلاحاتی مانند سم مردانه را به کار میگیریم تا به مشکلاتی که هورمون های مردانه ایجاد میکنند اشاره کنیم اما زمانی که آقایان به مشکلاتی که هورمون های زنانه ایجاد میکنند اشاره میکنند ناراحت میشویم. همه ی این ها ویژگی هایی هستند که ما آن را در مورد خود رد میکنیم، هیچ کس در مورد سم فمینیستی حرف نمیزند ولی اگر به مدل های فمینیستی نگاه کنیم میبینیم که این سم وجود دارد، ما ترجیح میدهیم تا در مورد سم هایی که توسط جامعه تولید شده اند صحبت کنیم چرا که برایمان آسان ترست. گفتن و باور به اینکه زنان موجوداتی خاص هستند مردان را از انسان بودن محروم میکند. اگر اینطور تصور میکنیم که ما خاص هستیم آنهم به سبب اینکه که به مسائل اهمیت بیشتری میدهیم پس باید اینگونه بیندیشیم که مردان به مسائل اهمیتی نمیدهند؟ اگر ما خاص هستیم به این دلیل که دلسوزتریم پس احساسات در مردان مرده و آنها نابودگردند؟ اگر اینها ویژگی ذاتی هستند پس ما نباید جنس مذکر را در نظر بگیریم و اگر این کار را انجام دهیم صرفاً توصیفی خواهد بود نه عادلانه. آسان ترین راه برای اینکه احساس قدرت کنید اینست که خودتان را با موضوعاتی مانند (جنس، ملیت، دین و ...) معرفی کنید، این بهترین راه برای معرفی شخصیت تان است که براساس جنسیت، ملیت و دین شما میباشد.

یک گروه برای اینکه درک بهتری داشته باشد بهترست که مخالفان خود را رد یا با آنها بد رفتاری کنند. مثلاً اثیست ها برای اینکه معقول و باهوش بودنشان را به عرصه نمایش بگذارند مجبورند تا دین را خرافات جلوه دهند و این کاری آسانتر است تا اینکه تلاش کنند معقول و باهوش به نظر آیند. آمریکا برای اینکه خود را کشوری قدرتمند و مهم جلوه دهد، به انگلیس به چشم کشوری ضعیف و بی ارزش نگاه میکند و همچنین زنان برای اینکه خود را مهربان ببینند به مردان به چشم یک وحشی مینگرند.

راه اندازی بخشی از این سیستم ساده است. تمام چیزهایی را که از ترس ابتلا به آنها، همواره از آنها میگریزید را اگر با تلقین به خودتان مبنی بر اینکه این ویژگی ها را ندارید (ضعف، خشم، غیرمنطقی بودن) حقنه کنید به راحتی فراموش خواهند شد. اگر شما با عنوانی مشخص شناخته شده اید نقطه مقابل شما طالعش حتماً بز (بزی که قربانی میشود) نیست بلکه میتواند انباری از مدفوع باشد. هر چیزی که شما بخواهید از آن فاصله بگیرید هویت نقطه مقابل شما است. این گروه شامل..... (هرویزگی که دیدن آن در خودتان حال شمارا بهم میزند را در این جای بنویسید). من به گروهی که مقابل این گروه قرار دارد تعلق دارم پس ویژگی هایی متضاد با این ویژگی ها را در خود دارم.

این جریان به این معناست که خود و مخاطبین خود را با ارزش های خود قانع کنید. زمانی که شخصی در نفس خود جای خالی را احساس میکند این جای خالی را میتواند با گروهی از کلمات که برای خود تعریف کرده پر کند. ملیت گرایی در طول دوران جنگ روبه رشد بوده است، افراد در زمانی ممکنست به شدت سقوط کرده و از فقر و بیکاری و تغییر مکان رنج ببرند که همین امر سبب شک به خودشان میشود مردم سعی میکنند این شک به خودشان را با شرکت در پروژه های بزرگ ملی کمرنگ کنند یا اینکه بیوشانند. آنها ملتی بزرگ، با تاریخ عظیمی هستند پس آنها با شرکت در این پروژه های بزرگ و سهیم شدن در آن نقش مهمی در آن تاریخ باشکوه ایفا میکنند.

ملت گرایی به خودی خود بد نیست، شناسایی گروه های بزرگ به خودی خود بد نیست، مخصوصاً زمانی که گروهی دچار تنزل مقام میشود یا به کلی از بین میرود. جمع شدن و یک صدا فریاد زدن برای کسانی که شما به آنها برچسب بیهودگی زده اید ارزشمندست و این در تاریخ فمینیست ها دیده شده است، اتفاقی که در آن شخصیت های فمینیستی بی ارزش شناخته شده اند، از بچه داری و خانه داری گرفته تا دست سازهای سنتی و لحاف دوزی و بافندگی تا داستانهای پریان و حکمت عامیانه همه توسط سیستم مرد سالاری نابود شده اند. مسائلی که به زنان مربوط میشوند توسط دیگر زنان و مردان ارزشمند شناخته میشوند. مردان نیز باید در این سنت ها شرکت کنند ولی برای این کار نباید فرق بین زن و مونث بودن را فراموش کنیم.

برجستگی شخصیت ها بدین معناست که باید با بخش های تاریک و معایب آنها مبارزه کنیم. برای مثال این پذیرفتنی است که آمریکا را به عنوان ملتی بزرگ در نظر بگیریم، آمریکا شخصیتی بزرگ دارد، از ویژگیهای خوب آن میتوان به آزادی شهروندان و همکاری فرهنگی آن اشاره کرد و از ویژگیهای بد آن میتوان به مداخله های بین المللی، قتل عام و برده داری که باعث مرگ و بدبختی تعداد زیادی از مردم سایر ملیت ها شده اشاره کرد اما هنوز ما را به عنوان یک ملت بزرگ میشناسند. ولی عده ای برای جلوگیری از ناهماهنگی های شناختی ترجیح میدهند که به آن توجه نکنند.

راه آسانتر برای یافتن ارزش های خودی خیالبافی در مورد دیگر ارزش هاست. برای آسان شدن این کار به جای اینکه از ویژگی هایی که دارید استفاده کنید، خودتان را با ویژگی هایی که نیستید تعریف کنید. به همین علت است که تنفر از زن به عنوان یک جنسیت ازار دهنده به نظر میرسد. این فهرست کارهاییست که مردان سالها در مقابل زنان انجام میدهند برای آنکه احساس قدرت کنند، ضعف را به زنان نسبت دادند. برای آنکه احساساتی نباشند احساسات را به ما نسبت دادند، زمانی که زنان نخواهند احساسات را به ما نسبت دادند، باید احمق بودن را به مردان نسبت دهند و زمانی که نخواهند احساسات ویرانگری داشته باشند باید ویرانگر بودن را به آقایان نسبت دهند. با نسبت دادن، نه تنها مقام انسانیت را از مرد سلب میکنیم بلکه از پذیرفتن انسان بودن خودمان هم سر باز میزنیم، اگر فقط جنبه های خوب خودمان را ببینیم، نمیتوانیم خود را یک انسان کامل در نظر بگیریم. چرا که دیگر تنوعی وجود نخواهد داشت و تنها از رنگ های روشن طیفهای رنگی بهره جسته ایم.

بر طبق این نظرات زنان مردان انسانی هایی دارای اعتماد به نفس بیش از حد، غارتگر، درمانده، بیمارروانی، وحشت زده از زن، فاشیست، تنها دلیل بهم ریختن جهان و احمق هستند. قطعاً منظور این زنان این بوده که خودشان اعتماد به نفس بالایی ندارند، غارتگر و درمانده نیستند و این صفات را دارا نیستند پس اگر بگویند مردان این صفات را ندارند برایشان راحت تر است.

اگر بطور ناگهانی شروع به تعریف از خود کنید احتمالاً افرادی به شما مشکوک خواهند شد و به دنبال اثبات چیزی که نیستید خواهند گشت. اما نسبت دادن ویژگی های منفی به گروه مقابل خود (صفاتی که شما از آن مبرا هستید) روش اسانی برای گفتن جملاتی مانند "من هیچوقت اینگونه رفتار نخواهم کرد." یا "هیچوقت اینگونه نخواهم بود." میباشد.

این مسئله مضحک است که آنها فقط به فکر خودشان هستند و به این فکر نمیکنند که خودشان تنها باید مدتی طولانی دنیا را اداره کنند. این جریان فقط نظر مردان را راجع به خودشان و آنچه که واقعاً هستند به همترازی میرساند و من همچنان فکر میکنم اگر ما واقعاً از مردان بهتر بودیم هیچوقت به دنبال عادت های بد آنها نمیگشتیم، بلکه میتوانستیم به دنبال ارزش هایی در خودمان بدون رویا پردازی در مورد ارزش های مردان باشیم.

تعریف یک گروه با ویژگی های منفی به جای تعریف خود به عنوان کسی که آن ویژگی ها را ندارد راه دشواری برای نشان دادن آن چیز است که نمیخواهید باشید. زمانی که صرب ها میخواستند بوسنی را اشغال کنند یکی از راه ها تاکید بر مسلمان بودن بوسنی ها بود. قبل از جنگ مسلمانان بوسنی در لباس و عقاید عامی (غیرروحانی) بودند، بعد از جنگ تعداد زنانی که حجاب خود را رعایت میکردند افزایش یافت. این یک مبارزه طبیعی برای بدست آوردن خواسته های از دست رفته بود ناگهان چیزی مهم بنظر میآمد و همین امر باعث میشد تا آنها از ما متنفر شوند و این بهترین مسئله ایست که میتوانیم آن را به فال نیک بگیریم.

اگر آنها ادم های بدی هستند و شما خوب هستید پس هرکاری که علیه آنها انجام میدهید برای رسیدن به درجات بالاتر است و به همین دلیلست که هرکسی که در مسائل سیاسی با شما مخالفت میکند در نظر شما یک هیتلر است. و مهم نیست چه چیزی بر علیه هیتلر بگویید یا چه کاری بر علیه هیتلر انجام دهید، فقط تشخیص اینکه او هیتلر است از شما ادم خوبی میسازد. حتی اگر این شیوه تشخیص شما شیوه درستی نباشد. به پایان رساندن هرچیزی نشانه تصدیق آن راهست.

زمانی که ما نسبت به فرد دیگری احساس برتری داشته باشیم، به جای اینکه نفس و ارزش های خودمان را تقویت کنیم، انسانیت را از آن شخص گرفته ایم، چیزی که برای جبران کمبودهایمان نیاز داریم را مستقیماً از آنها میگیریم، ما اعتماد به نفس و حقانیت آنها را مانند یک قسمت اضافه میبینیم پس از آنها این ارزش ها را میگیریم، زمانی که یک ظالم دچار لغزش میشود خیلی راحت مکان خود را عوض میکند و رفتارهای مربوطه را نفی میکند. ظالمان برای ظلم کردن به ما ابتدا باید ما را از مقام انسان بودن خلع کنند و زمانی که مورد لطف آنها واقع شدیم ما آنها را از انسان بودن خلع میکنیم، گذشته از تمام این ها فقط یک هیولا میتواند اینگونه رفتار کند، درک این مسئله اسان تر از درک اینست که چگونه یک انسان تبدیل به موجودی ظالم میشود و این شامل فرایندی است که طی آن هرکسی حتی برده های مخصوص ما را در آن نقش میبینند، هنگامی که قدرت از فردی به ما میرسد، معمولاً این اتفاق میفتد، ما دیگران را مجازات میکنیم یا انتقام میگیریم زیرا خیلی راحت میتوانیم به این اشخاص به چشم یک هیولا نگاه کنیم تا زمانی که آنها هیولا هستند مهم نیست که در مورد آنها چه حرفی بزنیم یا چه کاری انجام دهیم یا چه فکری راجع به آنها بکنیم، به نظر ما آنها ظالم هستند و ما قربانی آنها هستیم، ترکیب ذهنیت قربانی و دیدگاه فرومایه ترکیب خطرناکی است، حالا این مائیم که آنها را اذیت میکنیم اگر با نگاهی حقانیت طلب به گذشته نگاه کنیم میبینیم که این ما هستیم که ازار دیده ایم و از انسانیت محروم شده ایم پس ما قربانی هستیم و این ذهنیت تبدیل به یک سپر برای محافظت از ما میشود، در چشم این هیولاها ما چیزی کمتر از انسان بودیم پس راجع به کارهایی که با ما انجام داده اند فکر هم نمیکردند.

همچنین در اینجا نشانه هایی از انتقام دیده میشود همانطور که در رسانه های اجتماعی میبینیم گروه هایی که در بازه هایی از زمان مورد ظلم واقع شده اند، نقشه انتقام را در سر میپرورانند، این حالت طبیعی نشأت گرفته از شرایطیست که زنان در آن قرار گرفته اند. ما ممکن است که این

احساسات را نادیده بگیریم اما برای اثبات این احساسات شواهدی وجود دارد، احساس پیروزی کافی نیست، در این میدان یک نفر باید ببازد. تقریباً همه ی جنگ ها بر سر پیروزی اینگونه اتفاق می افتند، ایرلندی ها شروع به بمباران غیرنظامی ها کردند، معترضین در میدان تحریر شروع به سواستفاده و تجاوز به زنان کردند، جنگ جویان غیرنظامی کلمبیا به کشاورزان بی دفاع کلمبیا که برای کار کردن هم قسم شده بودند حمله کردند.

ولی این بار قصه را متفاوت تعریف میکنیم. گذشته از همه این ها، ما زن هستیم. ما مجبور نیستیم به غضب و خشونت فکر کنیم چون اینها مشکلات مردانه است. زنان تقریباً در تمام جنگ هایی که بر سر ازادیت شرکت میکنند. زمانی که غیرنظامی ها مورد حمله قرار گرفتند زنان هم عضوی از آن غیرنظامی ها بودند، زمانی که بمب ها کار گذاشته میشدند زنان هم مورد تهدید این بمب ها قرار میگرفتند. زمانی که موعد بحث و گفت و گو بود زنان اجازه ی شرکت در آن بحثها را نداشتند و یا توسط همکاران مرد خود شست و شوی مغزی میشدند تا از تاریکی که هر کسی را به سمت خودش میکشد دور بمانند و دور ماندن از این تاریکی قدرت شمارا در مبارزه علیه این تاریکی میگیرد.

کشتی برای ازار دادن دیگران به عنوان دلیلی برای خودداری از رحم و شفقت وجود دارد، ما متحمل درد و رنج زیادی شدیم، مورد ظلم واقع شدیم پس این حق ماست که خودخواه باشیم و لایق این هستیم که روی بهتر شدن اوضاعمان تمرکز کنیم زیرا شرایط بدی داشتیم.

نشریه ای که من در آن مشغول کار هستم، اکثر کارمندان زنش سفیدپوست هستند. تعداد کارمندان زن نسبت به کارمندان مرد بیشتر است، زنان شامل بخش هیئت رئیسه، ویراستار، روزنامه نگار و کارورز هستند. زنان همچنین کمیته جوایز ادبی، مجلات ادبی، کتابفروشی ها و بخش کتاب روزنامه را تشکیل میدهند. با اینکه بالاترین مقام ها را مردان دارند، بخش عظیمی از این صنعت توسط زنان اداره میشود.

در سالهای گذشته که کار نشر و چاپ کتاب در دست زنان بوده است اتفاقات مهمی رخ داده است، تعداد نویسندگان های ناشر، زنانی که جوایز ادبی و کمک هزینه های تحصیلی دریافت کرده اند افزایش یافته است.

یک گفت و گوی جدی که از تبعیض نژادی و دستیابی زنان به آن صحبت میکند وجود دارد و قدم های جدی برای اشاره به نابرابری در تمام سطوح برداشته شده است، قطعاً زنانی که در اینجا به آنها اشاره شده است زنان سفیدپوستی هستند که از طبقه اجتماعی متوسط به بالا و تحصیل کرده هستند، چیزی که کمتر مورد توجه است و کمتر به آن تسلط داریم صحبت در مورد دستیابی نویسندگان رنگین پوست به مرکز قدرت است و در رتبه ی پایین تر از رنگین پوستان ناتوانان و فقرا قرار میگیرند.

به بیانی دیگر فقط عده ی خاصی از زنان اجازه ی دستیابی به مرکز قدرت ادبی را دارند. آنها برای اسانتر حرکت کردن به سمت قدرت تغییراتی را ایجاد کردند. در این مواقع زنان از قدرتشان در مقابل نویسندگان رنگین پوستی که از فقر رنج میبرند استفاده میکنند. آنها برای علایق شخصی خودشان یا علایق شخصی کسانی که مانند آنها هستند میجنگند و از نابرابری که با آن مواجه هستند به عنوان توجیهی برای کارهایشان استفاده میکنند. نکته ای که شایان توجه است اینست که زنانی که اجازه دستیابی به قدرت را دارند دقیقاً مانند مردانی هستند که قدرت را در دست دارند، با توجه به طبقه بندی، نسل، سیستم آموزشی و موقعیت فیزیکی آنها معمولاً صاحب دیدگاه ها و ارزش های یکسانی میباشند.

حال که مسئولیت بیشتر از نیمی از نشریه های کتاب را زنان بر عهده دارند، یکی از چیزهایی که ممکن است به آن فکر کنند ساختن فضایی باز است، به گونه ای که همه ی اعضای گروه اجازه ی دستیابی به آن فضا را داشته باشند و هنوز این اتفاق رخ نداده است. هنگامیکه این سوال پیش می آید که چرا نشریه های بازرگانی انحصاری باقی مانده است، برای توضیح آن اشاره های ضعیفی به مرد سالاری میشود، بلکه وجود اینکه زنان قدرت لازم را کسب کرده اند بحث را بر سر کمبود قدرت متمرکز کرده اند. شکایت کردن از قدرتی که ندارید اسان تر از فکر کردن به چگونگی استفاده از قدرتیست که دارید. تشکیل مجدد سیستم و بی عدالتی آن به این دلیل است که همه ی کارکنانش مرد هستند. پس آنها میتوانند سازنده ی سیستم را مقصر بدانند و بر خلاف همه ی تلاش های شما عملکرد های آنها بدون بازخواست میماند.

زنان مانند انسان ها عمل میکنند و این را زبانهای متعصب میگویند، تاکید بر هویت خودشان در جامعه ی کنونی، ابتدا با ساختن خودشان به عنوان یک زن و در مرحله ی بعد به عنوان یک انسان میباشد. اتحاد برای همه زنان است نه فقط مخصوص زنانی که در نزدیکی شما قرار دارند و شما میتوانید آنها را ملاقات کنید.

این طبیعی است که بخواهید از جنگ و جدال خود سود ببرید. شما از کمبود، تبعیض و تحقیر رنج برده اید. شما راه زیادی را برای ساختن دنیای خود آمده اید و حال میخواهید نتیجه آن را ببینید. به همین دلیل است که تمرکز روی ضعف هایتان اسان تر از متهم کردن دیگران به بی عدالتیست. از این طریق شما همچنان میتوانید بدون بازخواست از موقعیت خود مانند مردان سود ببرید.

در طول دهه ها ما شاهد اینکه چگونه مردان از موقعیت خود سود میبرند بوده ایم. ما دیده ایم که آنها چگونه دربهای ورودی را بستند، چگونه ما را به راحتی بازیچه قرار دادند که حتی خودمان باور کنیم که علاقه ای به این چیزها نداریم. درست مانند کارهای سخت و طاقت فرسا این مسائل خسته کننده به نظر میرسند و شما از آن خوشتان نخواهد آمد. ما دیده ایم که چگونه مردان از این جایگاه نه تنها به لحاظ مالی بلکه از لحاظ احساسی هم سود برده اند. قطعاً ما نیز خواهان چنین جایگاهی هستیم و آنها الگوهای ما هستند، مرد سالاری تنها راه انجام چنین کارهاییست.

تنها راهی که به وسیله ی آن مردان نویسنده توانستند زنان نویسنده را در جایگاه پایین تری نگه دارند ارزش نهادن به نوشته های مردان بود. آنها برای شخصیت داستان های مردان ارزش قائل شدند و اصرار به بهترین بودن آنها داشتند. در اکثر بخش ها زنان مجبور به رهایی موقعیت خود یا تقلید از مردان شدند. آنها اصرار داشتند که سلیقه مقصود آنهاست. و همچنین راجع به اینکه سلیقه ها، سیاست یا مکان های تاریخی راجع به آنها چه میگویند سوال نمیکردند و اکثر زنان را قانع کرده بودند که حق با آنهاست.

اکنون زنان نویسنده در فرایند یکسانی قرار دارند، آنها برای دست نوشته های زنان ارزش قائل می شوند و فضای خاصی را برای آن دست نوشته ها در نظر گرفتند که در گستره دیگر نویسندگان که آثار و ارزش های خود را به اشتراک نمیگذارند باشند.

ولی صبر کنید، الان زمانی برای فرمانروایی بر این فضای خاص نیست، ما مانند مردان به دنبال کسب پول، اعتبار و حس رضایت از خود نیستیم. چون تنها ما نیستیم، بلکه تمام افرادی که اجازه ی ورود از آنها سلب شده بود هم هستند و همینطور آنها با ورود ما حتی قبل از اینکه کنترل را به دست بگیریم خواستار ورود خود بودند اگر فقط بتوانیم از آنها بخواهیم که برای مدتی صبر کنند تا بتوانیم کنترل را بدست بگیریم بعد از ما نوبت آنهاست.

تنها دلیلی که برای ما اسان است که بگوییم روزی قدرتی برابر با مردان خواهیم داشت اینست که به سمت اتحاد حرکت کنیم اگر چه این در طول زندگی ما رخ نخواهد داد. اگر بخواهیم از قدرت بجای استفاده شخصی، استفاده های خوبی کنیم سودی که قدرت برای مردان داشته برای ما نخواهد داشت. اگر خود را با افرادی که مانند شما هستند تعریف کنید این یک شکست تلقینی ست. منحصرأ کار کردن برای خود و تمرکز کردن روی تغییر خود، خودشیفتگی است. خودتوانمند سازی نشانه ی احساس ناتوانی برای تغییر دنیاست. (ممکن است این دو را باهم اشتباه بگیرید، اینکه شما خوب عمل میکنید پس دنیا هم خوب است)

ما برای تغییر جامعه و دنیا تلاشهای زیادی کردیم و ماحصل آن احساس خستگی و فرسودگی ناشی از یاس و ناامیدی شد، ما برای تغییر دنیا و ایجاد جایگاهی برای زنان تلاش های زیادی کردیم ولی نتوانستیم، چون تلاش ها جواب نداد. این سیستم ساخته شده بود تا زنان را خارج از گود نگه دارد. اکنون تمرکز بر روی داشته هایی که نداریم اسان تر از داشته هاییمست که داریم. همچنین تمرکز بر روی اینکه چگونه راهنما برای سیستم مسدود شده اسان تر از تمرکز بر روی راه های موجود است. ناامیدی بسیار سریع ما را گمراه میکند. فرض کنیم ناتوانی ما در به دست آوردن آن چیزهاییست که میخواهیم، نه اینکه ما چیزهای اشتباهی را میخواهیم. اگر چیزی را میخواهید و آن را به شما نمیدهند اسمش ظلم نیست. اینکه شما کار خود را در سیستم مرد سالار به درستی انجام میدهید اسمش پیروزی سیاسی نیست.

یکی از دلایلی که خودتوانمند سازی ما را به سمت عدم انسانیت، انحصاری بودن و خودشیفتگی هدایت میکند اینست که ما در غالب سیستمی عمل میکنیم که برای تعریف موفقیت و خوشحالی و زندگی خوب، کلمه ی مرد سالاری را بکار میبرد.

بسیاری از فمنیست های حاضر از زبان قدرت استفاده میکنند. دختران لازمست که خودشان را تجهیز کنند، زنان باید برای کسب قدرت برای خود و دخترانشان بجنگند. صحتیهای زیادی برسر کارایی قدرت وجود دارد اما آن چه که کاملاً هویداست اینست که قدرت برای برطرف کردن نیاز های تمام دختران قابل استفاده است. بدون مشاهده مستقیم، بدون صحبت در مورد شیوه های تفکر و عمل، تمام چیزی که دختران میخواهند: پول، قدرت و از بین بردن اطاعت امر است زیرا فمنیستی که نتواند برای سیستم جایگزینی پیدا کند هنوز هم ارزش های یک سیستم را به رسمیت میشناسد. در طول سالها تعریفی که سیستم از مرد سالاری داشته اینست که افراد مطابق میل شما عمل میکنند و اینکه همیشه کسانی هستند که خراب کاری هایتان را سامان داده اند طوری که شما وجود آن را احساس نکنید. مسئله این نیست که ما قدرت ساختن زندگی جدید و نوعی دیگر از جامعه را نداریم، بلکه در فکر آن هستیم که از این مرد سالاری سودی نبریم. ما فکر میکنیم اگر پولدارتر باشیم خوشحال تریم، اگر در مرکز توجه باشیم خوشحال تریم، اگر یک خانواده متمرکز و پشتیبان داشته باشیم موفق تریم. خود توانمند سازی باید همراه با خواسته هایمان و تعریفمان از خوشحالی به ما امکان بهتر عمل کردن میدهد. در غیر اینصورت در دنیایی زندگی خواهیم کرد که عده ای صاحب قدرت و عده ای فاقد آن هستند.

ما قادر به انجام کارهای خوب هستیم اما این خوبی تا جایی ادامه دارد که به نفع همه باشد نه تنها به نفع ما. بر طبق این گفته هدف از ایجاد دنیایی که من در آن راحت و آزاد هستم و الا تر از هدف ایجاد دنیاییست که دیگران در آن آزاد و راحت هستند.

پیدا کردن مدل های جدید به معنای رد کردن پاداش هایی که به ما وعده داده شده نیست. تنها ساختار مرد سالاریست که آزادی ما زنان را محدود و مختصر میکند. حرکت در ساختار مرد سالارانه به معنای پس گرفتن پاداش ها و شرکت در آن ساختارست. همچنین حرکت کردن در این ساختار ماموریت شما را به اتمام میرساند.

۶

نوع مبارزه ای که ما انتخاب میکنیم

هدف از فمنیست بودن، به ویژه فمنیست های اینترنتی اعمال فردی زن ستیزانه است. زمانی که یک عمل مشکوک اتفاق می افتد زن و مرد برای بازجویی حاضر می شوند و مجازات، اخراج زن یا مرد از کارش است.

طی سال های اخیر من از گوشه و کنار شاهد این امر بوده ام که از میان آنها میتوان به موارد زیر اشاره کرد: پرونده های فراوانی از پرداخت دستمزدهای نابرابر، اظهارات زن ستیزانه توسط سیاستمداران، نویسندگان و مردان دارای موقعیت های بالای اجتماعی، فمنیست های موج دوم، مردان سالخورده یا مهندسان فضاییما و....

اسامی افراد منتشر می شوند، اعتراضاتی صورت می گیرد و هشتگ هایی نیز ساخته می شوند. نتایج به طور عمده یکسانند: یا فرد مورد نظر علی رغم عدم محبوبیت به کار خود ادامه می دهد، و یا اینکه سازمان برای فروکش کردن نارضایتی و تحریم عمومی فرد خاطی را اخراج کرده و جایگزینی را برای وی منصوب می کند.

اکثر مطالب در مورد فرهنگ حذف با اهداف بالقوه نوشته شده اند، چرا که ما در جامعه ی دگمی زندگی می کنیم که در آن زنان حس شوخ طبعی خود را از دست داده اند و واکنش آنها به اعمال زن ستیزانه به هیچ عنوان با عمل اولیه شان تناسبی ندارد. آنها این را "دیوانگی صحت سیاسی" می نامند.

این مسئله که آیا اخراج آن مرد غیرمنصفانه بود یا آن زن سزاوار پیام هایی که به مدت چندین هفته دریافت می کرد بوده است برای من اهمیت چندانی ندارد. در نگاهی کلی، مواجه شدن یک مرد با عواقب عمل یا حرفی که ناآگاهانه و بدون قصد آن را زده است قابل قیاس با عواقبی نیست که زنان به دلیل زندگی در جامعه ای مردسالار به طور روزمره با آن مواجه می شوند.

مسئله اصلی بی اعتنائی من است. زمانی که من راجع به تیم هانت (برنده جایزه نوبل شیمی که به علت گفتن یک لطیفه مسخره از کار اخراج شد) شنیدم، در ابتدا اهمیتی ندادم چون احساس کردم او یک پیرمرد سفید پوست است، حتی اگر تمام داستان همین لطیفه نبوده باشد حتما فعالیت های دیگری که در حوزه تبعیض جنسیتی به انجام رسانده بود سبب اخراج او می شد. من بر این باورم که پاسخخم چیزی به موازات این جمله بود، "یک احمق خرفت دیگر که با این تفکر بزرگ شده است که زنان از نظر عقلی از مردان پایین تر هستند و اکنون با عواقب این طرز فکر مواجه می شود." این حقیقت که عده ای از دانشمندان و مفسران مرد بلافاصله شروع به اعتراض درمورد او باش لینچ (عده ای از مردم که خواستار مجازات دیگران در ملا عام بودند) و "دیوانگی صحت سیاسی" کردند، باعث شد من به یقین برسم که اخراج هانت به واقع اهمیتی نداشت.

سرانجام این بیخیالی به ویژه زمانی که متن لطیفه را خواندم، شروع به آزردن من کرد. (هانت در سخنرانی اش به صورت یک لطیفه بیان کرد که زنان نباید با مردان در لابراتوار باشند زیرا عاشق مردان می شوند و در نتیجه کارشان را درست انجام نمی دهند ولی نکته اصلی این لطیفه این بود که او و همسرش در لابراتوار با هم کار می کردند و عاشق هم شده بودند، اما این قسمت از لطیفه حذف شده بود و دیگران از آن اطلاعی نداشتند). فردی در یک مجلس علمی درباره همسر خود شوخی می کند و این لطیفه به گوش افراد نادرستی می رسد و این مسئله باعث طرد شدن او می شود. انجمن سلطنتی از وی فاصله گرفتند و او طی چند روز از کارش اخراج شد.

این سلسله اتفاقات نشان دهنده ی این است که شخصی در میان حضار با قصد و آمادگی تخریب وی به دنبال سواستفاده از این قضیه بود، و این به گونه ای قابل درک است. زنانی که به تحصیل در زمینه علوم پرداخته اند و به موفقیت رسیده اند، به ناچار با مشکلاتی مانند سرخوردگی

های ناخودآگاه در هنگام تحصیل، فضای مسخره و مردانه آزمایشگاه، و تبعیض نژادی آشکار هنگام استخدام شدن و ترفیع گرفتن مواجه شده اند. چنین افرادی بدون شک در طول حرفه خود مجبور به فرو خوردن خشم زیادی می شوند.

اما فردی که شروع کننده این اتفاقات در پرونده تیم هانت بود تنها مقصر نیست. موسسه ای که بدون در نظر گرفتن شرایط از حمایت از تیم هانت خودداری کرد. آنها قطعا در گذشته با چنین مشکلاتی مواجه بودند و دیده اند که چگونه اعتراضات ناخوشایندی مانند این قبیل اعتراضات خشم فمینیست ها را به بحث های جدی بدل میکند. دانشگاهی که هانت در آنجا کار می کرد بدون هیچ درنگی او را اخراج کرد و در تلاش بود که از تکثیر تعداد تظاهر کنندگان در محوطه دانشگاه جلوگیری کند. همه زنانی که این حملات را باز توییت کردند و دنبال این جنجال ها بودند، خواستار سواستفاده از این موقعیت بودند و آمادگی این را داشتند تا بدترین نکات راجع به آن فرد را نیز باور کنند. و این مسئله ای آشکار بود چرا که هدف مرد سفید پوست سالخورده ای بود که جایگاهی علمی داشت، یا اینکه آنها صرفا به دلیل مرد بودن او، بدون اطمینان حاصل کردن از صحت ادعای شاکی اول او را گناه کار دانستند (و آماده بودند تا زندگی او را نابود کنند).

همکاران هانت که بدون هیچ ملاحظه ای برای توصیف اعمال معترضین فمینیست از عبارت اوباش لینچ استفاده کرده بودند نیز آماده پرخاش به طرف مقابل بودند. احتمالا برخی از آنها می دانستند که در صورت ضبط شدن برخی مکالماتشان، این اتفاق ممکن بود برای خود آنها هم رخ دهد.

انتقام تبدیل به بخشی رسمی از سیاست های فمینیستی شده است. من نیز می توانم مانند بسیاری از زنان و فعالان فمینیستی از اینکه مردی به دلیل تعریف کردن لطیفه ای نا به جا از کار اخراج شده و حاصل یک عمر تلاشش را از دست داده است خوشحال باشم، و به همین دلیل است که شاهد پیشرفتی در این زمینه در جوامع فمینیستی نبوده ایم. گرچه این امر مضراتی نیز دارد، به این معنا که هر چه بیشتر در این چرخه ی مخرب بمانیم، وقت کمتری را صرف کارهای سازنده می کنیم. ما فکر می کنیم با انجام این کارهای انتقام جویانه کار سازنده ای انجام می دهیم. و اکثریت فرهنگ فمینیستی هنوز نمی داند که چرا این چرخه های تکراری از رفتارهای خشمگینانه به آنها حس خوبی می دهد.

همه ی ما نزد خود فهرست هایی داریم که شامل هرگونه بی عدالتی و آبروریزیست برای زمانی که ناتوان می شدیم و همین فهرست عاملی است که باعث ترویج فرهنگ حذف می شود.

ما فراموش کردیم که راجع به این فهرست ها تفکر منتقدانه ای داشته باشیم و مشخص کنیم که کدام یک از این وقایع ریشه در زن ستیزی دارند، کدام یک به علت بدشانسی یا شرایط رخ می دهند، و اینکه کدام یک از این وقایع در واقع تقصیر خود ما هستند. خشم کنترل نشده تنها مخرب است- چرا که بعضی ها آنرا به هر سمتی که شما بگویید هدایت می کنند- احمقانه و شرم آور هم نیز می باشد. عدم بررسی کافی فهرستان شما را به فردی مشابه همان دختر بدل می کند که از دانشگاهی که او را رد کرد شکایت کرده بود وی اظهار داشت که این اقدامی مثبت در جهت پر کردن دانشگاه از دانشجویان سطح پایین اقلیتی بوده است و قبول نداشت که معدل، نمرات امتحانی و فعالیت های خود او منجر به این امر شده است. این خشم راه مناسبی برای تخلیه فشارهای عصبی است و ما از آن برای پرهیز از کار پرزحمت خود ارزیابی استفاده می کنیم.

ما همچنین فراموش کردیم که دیگران نیز به دلیل کارهای ما فهرست های خودشان را دارند. افرادی از نژاد های گوناگون، کشورهای مختلف و جنسیت های متفاوت نیز مجبورند با چیزهایی که می گوئیم یا می نویسیم یا حتی طرز نگاه کردن ما به آنها و انتظار ما برای اینکه کارهای احمقانه ای از آنها سر بزند تا احساس بد ما درباره آنها برآورده شود، کنار بیاییم. هیچ کسی کاملا روشن فکر نیست و حتی مردانی که با ما مشکلی ندارند هم چنین فهرستی دارند و دلیل خوبی برای نوشتن نام اکثر افراد درون این فهرست دارند.

چگونگی ورود ما به چنین فهرستی باید بینشی به ما بدهد تا بتوانیم بین اعمال از روی عدم تفکر و اعمال بدخواهانه تفاوت قائل شویم. تفاوت زیادی میان این دو وجود دارد. لحظه ای که ما به شکلی نژادپرستانه فکر کنیم، حرف بزنیم یا رفتار کنیم، اگر آن لحظه را به خواست خود بررسی کرده و نسبت به آن بی اعتنایی نکنیم، می تواند در پیدا کردن منشا این باورها به ما کمک کند.

این تفکر نژادپرستی احمقانه از کجا نشأت می گیرد؟ آیا این توصیفی خالص از طرز فکر شما راجع به آن فرد و گروهی که به آن متعلق است می باشد؟ یا اینکه ما تا حدی تحت تاثیر جامعه و رسانه خود (که از پایه و اساس نژادپرستی، همجنس گرایی، بیگانه هراسی و تبعیض جنسی را رواج می دهند) قرار گرفته ایم که این تاثیرات در گوشه ای از ذهن ما بدون این که متوجه باشیم قرار گرفته و در حال گسترش هستند، ما این لحظات را پنهان می کنیم زیرا از آنها شرم داریم و می دانیم که چه عواقبی دارند. ما با وانمود کردن به اینکه چنین لحظاتی را تجربه نمی کنیم، به خود اجازه می دهیم تا کسانی که کنترل کمتری بر جنبه های تاریک خود دارند را قضاوت کنیم.

این بدان معنا نیست که افراد هیچ مسئولیتی در قبال این تنفر و تعصب ندارند. ما در این باره مسئولیم و به عنوان یک شهروند، این وظیفه ماست تا این تاثیرات را بررسی و درک کنیم و سپس از طریق آموزش و تعامل با فرهنگ ایجاد شده توسط گروه های دیگر، گوش دادن و بالاتر از همه ی این ها همدلی، میزان نفوذ این تاثیرات را کاهش دهیم. تشخیص نقاط ضعف خودمان به ما کمک می کند که بفهمیم این زن ستیزی (و تبعیض نژادی، همجنس گرا هراسی و...) نه از قلب افراد بلکه از ساختار جامعه نشأت می گیرد. ما باید بدانیم که تاثیر پیگیری این زن ستیزی به صورت انفرادی همانند این است که کسی شما را به خاطر تعصبات پنهانی شما، تویخ کند. مهم نیست که چگونه خودمان را از این صفات مبرا کنیم، تا زمانی که کسی تمایل نداشته باشد که تمرکز خود را به جای مسائل جانبی متوجه اصل مطلب کند، اوضاع به همین صورت باقی خواهد ماند.

ما انگیزه کافی برای انجام این کار را نداریم چرا که همه ی ما وقت خود را صرف فهرست هایمان می کنیم. هنگامی که همه تنها به خشم خود توجه کنند، ایجاد الگوهای جدید امری دشوار خواهد بود.

بین خشمگین بودن و داشتن رفتار استاندارد فاصله ی زیادی وجود دارد. فمینیست های خشمگین مانند الهه های انتقام یونانی هستند که به چشم در برابر چشم و یا چشم در برابر مژه معتقدند. این احساس نیاز در همه ما وجود دارد و اگر آن را پرورش دهیم همه ی ما دچار مشکل خواهیم شد.

رفتار های استاندارد که با نام صحت سیاسی نیز شناخته می شوند، نیازمند این هستند که همه افراد تا حدودی به انسانیت پایبند باشند. در صورتی که فردی با خشونت یا نفرت به این استاندارد ها صدمه ای جدی وارد کند، فرد خاطی باید مجازات شود. ولی اگر شخصی نتوانست انتظارات انسانی را برآورده سازد، نباید از جامعه تبعید شود بلکه باید با او مخالفت شود. کارهای او باید موجب شکل گیری یک بحث شود. اگر ما متقاضی رفتارهایی استاندارد هستیم خودمان نیز باید رفتاری استاندارد داشته باشیم. زندگی در یک اجتماع به معنای تحمل لحظات سخت و قبول ضعف های دیگران است. بقیه اعضای جامعه نیز متقابلاً لحظات سخت ما را تحمل و ضعف هایمان را قبول می کنند.

ما دوست نداریم به این فکر کنیم که چگونه بد جلوه دادن مردان سفیدپوست میتواند الگویی مشابه با تعصب و تنفر زن ستیزانه، نژادپرستانه و هوموفوبیایی دارد. این مسئله تبعیض جنسیتی به حساب نمی آید زیرا قدرت مرکزی پشت آن نیست، اما مانند سایر گونه های تنفر دارای طرز فکری ساده انگارانه توأم با مقصر دانستن دیگران و خشمی رضایت بخش است.

حرف من این نیست که ما باید از مردان در برابر این تنفر محافظت کنیم. این احساس تنفر در بدترین حالت موجب لطمه به احساسات دیگران و به وجود آمدن خشم و ناراضی می شود. من می گویم ما باید از خودمان محافظت کنیم تا وارد چنین دامی نشویم. مخالفت کردن حس خوبی به انسان می دهد، برای مثال به دیگران بگویید حق با من است و شما اشتباه می کنید. ولی این شیوه تفکر، صحبت و نوشتار فاقد هرگونه

ارزشی است. دیدن افرادی مشخص مثلا مردان سفیدپوست ما را تا سطح یک آرمان پرداز تنزل می دهد. تبدیل شدن مردان سفیدپوست به موجوداتی خسته کننده، برتر و پیش پا افتاده در دیدگاه ما، به این معناست که ما دیگر فکر نمی کنیم بلکه صرفا کلیشه های جامعه را تکرار می کنیم. و این امر نیز مانند همه کلیشه ها واپسگرایانه است.

همچنین ما باید این مسئله را که در چه محیط فکری می خواهیم زندگی کنیم را در نظر بگیریم. محیطی که در آن دگراندیشی و اختلاف عقیده را از طریق اعمال زور برطرف کنیم، محیطی عاری از هرگونه تحرک و پویایی خواهد بود. با وجود تاکید مخاطبین فمینیست ها بر زبان و واژگان مناسب و کمترین ملاحظه ای نسبت به حقانیت و قدرت عقاید عمیق، گفتمان های فمینیستی ژرفای کمی پیدا کرده اند، و در دورانی که حتی ضعیف ترین مخالفت ها با اغراق فراوان به عنوان حمله یا سو استفاده تلقی می شوند، نویسندگان فضای زیادی برای حل عقاید پیچیده مردم ندارند.

بنظر ما این مسئله ای چالش برانگیز نیست، اما بنظر می رسد که اگر اطرافیاتان تنها متشکل از افراد هم عقیده با شما باشند، در نهایت به سمت افکار پست سوق خواهید یافت. استفاده از این بهانه که مردان برای چندین قرن مکالمه ها را کنترل کرده و بر آن سلطه داشتند، توجیه خوبی نیست که ما نیز برای بدست آوردن کنترل از روش های آنها استفاده کنیم.

ما به فمینیستی ریزبینانه احتیاج داریم که از مقابله در جدال های بزرگ پیش رو هراس نداشته باشد. اگر به دنبال ساختن دنیایی بهتر هستیم، به بنیانی متفاوت از بنیان مردسالارانه نیاز داریم. ولی این مشکل بزرگی است که رفع آن بسیار دشوار خواهد بود: اکثر زنان اصولا تفاوت چندان با مردان ندارند. مگر اینکه بحث از منجلا بی که در آن گیر کرده است- فارغ از خشونت که ممکن است احساس خوبی القا کند اما از درون پوچ باشد- دور شود، ما در معرض خطر تغییر دنیا به سبک تغییر طراحی داخلی قرار خواهیم گرفت. ساختار پایه ای مشابه است اما جزئیات کوچک تغییر می کنند؟

حاصل خشم و خشونت چیست؟ زمانی بود که صحبت کردن درباره اعمال یک نفر تبدیل به یک بحث می شد، جمله ای مشابه: چگونه می توانیم از فعالیت زنان در زمینه های علمی پشتیبانی کنیم؟ اما آن لحظه گذشته است. اکنون فقط زنانی که تجربیاتی مشابه با قضیه هانت را داشته اند اجازه ی صحبت کردن در این زمینه را دارند. آنها دور هم جمع می شوند و درباره مشکلاتی که با آن مواجه بوده اند صحبت می کنند و کسانی که جرأت به چالش کشیدن داستان آنها را داشته باشند، مجازات می شوند.

در دنیای امروز خشم و خشونت با واکنش های سریع از جمله اخراج فرد، مسدود کردن حساب کاربری توییتر شخصی دیگر و مجبور کردن افراد به عذرخواهی دروغین در ملا عام روبرو می شود، این امر موجب می شود سایر افراد اعتراض نکنند. تعریف نکردن لطیفه های تبعیض جنسیتی به منزله از بین رفتن تبعیض جنسیتی نیست، بلکه افراد راحت تر تعصبات خود را پنهان می کنند. عدم پذیرش توهین های نژادی در جامعه نیز کمکی به کاهش تبعیض های نژادی در جهان نکرده است. و برای اثبات آن می توان به رفتار وحشیانه پلیس علیه مردان و زنان سیاه پوست اشاره کرد. به همین دلیل بعید به نظر می رسد که قدغن کردن لطیفه های جنسیتی منجر به شکل گیری جامعه ای بهتر برای زنان شود. واکنش سریع کافی نیست، صحت سیاسی که با تغییرات اصولی همراه نباشد، بیهوده است و مجازات نامناسب تنها موجب بروز ترس و خشم می شود.

واکنش به خشم شخصی خودمان منجر به شخصی بودن زن ستیزی می شود و از سویی باعث می شود که ما به صورت انفرادی پیش رفته و سعی کنیم همه ی آسیب های روانشناختی، تنفرهای عمیق یا مسائل مادرانه را ریشه کن کنیم. تعریف ظاهری زن ستیزی یک مسئله همراه کننده است؛ شخص زن ستیز خود یک نشانه و نه یک عامل است. منصرف کردن یک فرد از انجام اعمال زن ستیزانه باعث کاهش این اعمال

در سرتاسر دنيا نمي شود. ما در سيستمي زندگي مي كنيم كه خشم و رقابت را ترويج داده و از ارزش شفقت و مهرباني مي كاهد. تا زماني كه از اين سيستم استفاده شود، ما همچنان شاهد اعمال زن ستيزانه خواهيم بود.

تنها زماني كه پذيريم اين كشمكش هيچ نفعي براي هيچكس ندارد، از اين فرهنگ حذف فاصله خواهيم گرفت. ما نمي توانيم با مقابله با زن ستيزي در سطح فردي در جامعه اي متشكل از زن ستيزان، دنيايي ايمن بسازيم. زن ستيزي در روند اقتصاد تاثير دارد، اعمال غيرانساني، تنهائي و انزوا را ترويج مي كند و موجب عدم برابري و رنجش هاي بسيار مي شود. از اين رو زن ستيزي دشمن جامعه تلقى مي شود و بايد با آن مواجه شد.

اگرچه كشمكش عليه تمام ساختار به اين معني است كه پيشرفت به قدرى كند خواهد بود كه ما وقوع آن را احساس نخواهيم كرد اما اين موفقيت ها در طول عمر ما حاصل نمي شوند.

فرهنگ حذف على رغم سازنده نبودن و حتى مخرب بودن خود، باعث مي شود مردم احساس بدى نسبت به كارهايي كه انجام مي دهند نداشته باشند، چرا كه به نظر مي رسد شانسى براي برنده شدن دارند. اگر بتوانيم يك دشمن كه به تبعيض جنسيتي معتقد است را شكست دهيم، آن زمان است كه مي توانيم دنياي خود را بهبود ببخشيم و اين نوعي پيشرفت است. اما به محض شكست دادن اين فرد، فرد ديگري جايگزين آن مي شود و ممكن است كه اين فرد جديد بهتر از نفر قبلى بتواند تنفر دروني خود را پنهان كند.

اين سيستم خوبي نيست و عليه ماست. به همين دليل است كه بايد حواسمان باشد كه انرژي فكري خود را صرف چه چيزي مي كنيم. مجادله هاي توييتري با مردان و اصرار براي اعدام يك مرد سفيد پوست بي گناه راه درستي براي صرف كردن زمان، انرژي و منابع نمي باشد.

۷

مشکل ما مردان نیستند

میخواهم لحظه ای رشته افکار خود را پاره کنم و توجهم را به سمت مردانی معطوف کنم که این کتاب را می خوانند.

شاید شما بیانیه من را شنیده باشید زیرا شما هم مشکلاتی با فمینیسم دارید و این مشکلات کاملاً از روی بی ریایی است. شاید شما به طور فلسفی با افکار فمینیستی این روزهایم مخالف باشید؛ و شاید شما صرفاً از این افکار فمینیستی پشتیبانی کنید، اما طرز بیان این مشکلات در حال حاضر باعث سردرگمی شما شده است. شاید شما آثار فایراستون و دورکین را خوانده باشید و با احساسات و افکاری که آنها دارند مواجه شده باشید. شاید ترس از ضعف ها و آسیب پذیری های خود را تفکیک کرده باشید، شاید شما به بررسی راه هایی بپردازید که در گذشته از طریق آنها این احساسات را به زنان منتقل می کردید. ممکن است با حس ناراحتی خود درباره فمینیسم کنار آمده باشید و فضایی را برای راحتی، زیبایی و عشق در زندگی خود اختصاص داده باشید.

یا شاید به خود بگویید که روشن فکر و حساس هستید اما در واقع از بعضی از حرکات زنان که نشان دهنده خودمختاری آنها است ناراحت شوید. شاید شما می خواهید که نویسنده ی زنی به شما بگوید زنان واقعا موجوداتی احمق، غیرمنطقی و خنگ هستند و فمینیست خوب همان نمایش شرم آوری است که شما می خواهید. شاید شما به دنبال بهانه ای برای جدی نگرفتن زنان هستید.

احتمالاً شما از افراد میانه رو هستید. به هر ترتیب، غیر ممکن است که شما هیچ سوال یا نگرانی راجع به مطالب این کتاب نداشته باشید، و از من بخواهید که این سوالات و نگرانی های شما را برطرف کنم.

در این صورت، پاسخ من این است که: من به این مسائل علاقه ای ندارم. شما مردان مشکل من نیستید. آسان و قابل فهم کردن فمینیسم برای شما مشکل من نیست. طبیعی جلوه دادن افکار شما کار من نیست، آموزش اینکه چگونه با زنان به عنوان انسان مواجه شوید وظیفه ی من نیست. پس برای این مزخرفات به سراغ من نیایید.

برای این مزخرفات به سراغ زن دیگری نیز نروید. حل این مسائل وظیفه آنها هم نیست. روشن فکر نبودن شما مشکل ما نیست. این را بفهمید، مطالعه کنید و با احساسات خود روبرو شوید و این مزخرفات را پیش کس دیگری نبرید. مردان باید روی مسائل خود و دیگران کار کنند. نمی توانید از زنان بخواهید که قرن بعدی را صرف پذیرفتن مسئولیت ناراحتی و گمراهی شما کنند. آقایان لطفاً خودتان کارهای خودتان را انجام دهید.

من می دانم که اکنون زمان سختی برای مردان است، آنها مجبورند تمام کارهایی که چند قرن اخیر از انجام آن اجتناب کرده اند را انجام دهند. آنها باید به دنبال روش های جدیدی برای زندگی در این کره خاکی باشند. زنان برای مقابله با آنها آماده اند و آنها باید تمام تلاششان را بکنند تا از این جدال بپرهیزند.

اولین برخورد شما با فمینیسم باید شما را معذب کند و بر خلاف همه آموزه های شما باشد. شما باید از رفتارهای خود پشیمان شده و از تمام دفعاتی که خواسته یا ناخواسته زن ستیزانه رفتار کرده اید، آگاه شوید. یکی از راه های کنار آمدن با این قضیه این است که برای نشان دادن حساسیت های خود، از زنان بخواهید تا به شما اطمینان دهند که مرد خوبی بوده اید. این کار دشواریست. یکی دیگر از راه های مواجه شدن با این احساس ناراحتی این است که در تاریکی نشسته و به مشکلات فمینیستی تان فکر کنید.

من فقط می خواهم بدانید که به واکنش های مسخره شما مردان راجع به این کتاب هیچ اهمیتی نمی دهم، پس مزاحم من نشوید.

خب کجا بودیم؟

مردان فضای زیادی را در زندگی و افکار ما اشغال کرده اند. آنها به عنوان صاحبان قدرت شناخته می شوند و این به اندازه ای در جامعه ما پذیرفته شده است که حتی در خیالات خود نیز این قدرت را بازسازی می کنیم. این یک نگاه مردانه درونی است، البته این فقط مختص تبعیض جنسیتی نیست بلکه به مشاهده تمامی جنبه های زندگی ما می پردازد. همانطوری که ما به طور ناخواسته با نگاه کردن در آینه واکنش مردان به میزان زیبایی خود را پیش بینی می کنیم، می توانیم واکنش آنها نسبت به نحوه رفتار، طرز حرف زدن و طرز زندگی مان را نیز پیش بینی کنیم. جامعه ما به قدری به زندگی و حالت های مردانه و شیوه ی عدالت آنها بها می دهد و به آنهایی که پیروی می کنند پاداش می دهد، که ما به ناچار مجبور به درونی کردن این فرآیند می شویم. در زندگی واقعی، مردان این شیوه را با مشاهدات و نظرات خود در مورد انتخابات و تصمیم های ما تقویت می کنند. اشتباه کردن در مورد درجه اهمیت آنها کار بسیار آسانی است.

بیشتر فضایی که مردان در ذهن ما اشغال کرده اند را خود ما به آنها داده ایم. ما آنها را به داخل ذهنمان دعوت می کنیم و یادمان می رود که آنها را بیرون کنیم. حتی در بحث های فمینیستی نیز، شنوندگان به صورت پیش فرض مذکر در نظر گرفته می شوند.

برای مثال این ایده را در نظر بگیرید که فمینیست ها باید با یکدیگر متحد شوند، چرا که هر گونه تفرقه یا اختلافی میان ما باعث تقویت دشمنانمان می شود. دشمنان ما همان مخاطبین مردی هستند که ما در ذهن خود ساخته ایم.

من به دفعات شاهد وقوع این مسئله در جنبش های هواداران سقط جنین، چه به صورت حضوری و چه آنلاین بوده ام. اکثر زنان اهل ایالات متحده که سقط جنین داشته اند، آن را تجربه ای مشقت بار و سردرگم کننده توصیف کرده اند. فمینیست ها به اغلب آنها می گویند که سقط جنین مسئله مهمی نیست و تنها ممکن است در حین عمل دچار کمی درد شوند، و پس از آن نیز ممکن است کمی احساس ناراحتی کنند اما عمدتاً احساس راحتی و آسایش خواهند کرد.

آنها سقط جنین می کنند، برای بسیاری از آنها دردناک بوده است و سپس دچار ناراحتی شدیدی می شوند. تطبیق پیدا کردن با شرایط هنگامی که به شما گفته باشند هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد و خود شما تجربه ای سخت و دردناک داشته باشید، امر ساده ای نخواهد بود. در ایالت متحده میزان این عدم سازگاری بسیار بیشتر است، چرا که کلینیک های سقط جنین به مشاوره زنان اهمیت زیادی نمی دهند و همچنین فقدان پوشش بیمه موجب افزایش مخارج فرآیند پر هزینه سقط جنین برای کسانی که خواستار مسکن در طول مراحل سقط جنین اند می شود.

با این وجود هنگامی که زنان در مورد تجربه های سخت خود اعتراض می کنند از آنها خواسته می شود تا در حمایت از فمینیسم سکوت کنند. دشمنان ما که مخالف سقط جنین هستند از تردید ما به عنوان پنهان ای برای محافظت از ما در برابر اثرات مخرب سقط جنین استفاده می کنند. به حرف های مضحکی که دشمنان ما در مورد سقط جنین می زنند توجه نکنید، آنها مدت زیادی است که این کار را می کنند و برای این کار نیازی به کمک ما ندارند. آنها با گفتن چرندیاتی مانند: «سقط جنین باعث سرطان، اختلال، استرس پس از آسیب عصبی و ناباروری می شود»، راهشان را ادامه می دهند.

این ایده که زنان یا فمینیست ها باید باهم متحد شوند از این عقیده نشأت می گیرد که ما با نشان دادن قدرت خود می توانیم بر دشمنانمان غلبه کنیم. ما باید متحد شویم، باید کنترل را به دست بگیریم و نباید جنبش را مورد انتقاد قرار دهیم.

بر اساس این عقیده، اهمیت طرز فکر دشمنانمان درباره ما از میزان همبستگی میان ما بیشتر است. این ایده که ما نیز باید بیشتر شبیه به آنها عمل کنیم - همانطور که جناح های سیاسی راست گرا به منظور رسیدن به پیروزی با یکدیگر متحد می شوند - مفهومی گمراه کننده است. این عقیده چشم انداز رسیدن به آینده ای بهتر را قربانی احساس پیروزی در حال حاضر می کند.

علاوه بر این، اگرچه ممکن است که تحت سیستم فعلی ملایمت، آسیب پذیری، تفاوت های جزئی، ترحم و احتیاط کردن بی ارزش شناخته شوند، اما بدون شک این ها خصلت های مهمی هستند که ما نباید از آنها شرمسار باشیم. از آنجایی که سیستمی که در آن زندگی می کنیم به

فکر محافظت از ما نیست، اولین مسئولیت ما محافظت از یکدیگر است. اگر نقد را به عنوان حمله یا نشانه ای از ضعف ببینیم دیگر نمی توانیم از یکدیگر محافظت کنیم.

صحبت در مورد چگونگی پیش روی کارها و هدف جنبش، مشاجره نیست. مخالفت و نقد قطعا برای پیشرفت شرایط لازم است و اگر افراد واقعا آسیب دیده باشند حق دارند که اعتراض کنند و صدایشان شنیده شود. جلوگیری از اعتراضات آنها به دلیل دردسر ساز بودن آن و یا اهمیت نحوه شنیده شدن این اعتراضات توسط مردمی که عضو جنبش نیستند، حرکت احمقانه ای است. مردمی که نتوانند درون این جنبش ها صدای خود را به دیگران برسانند، طبق حقوق انسانی خود به دنبال مکانی می گردند که صدای آنها شنیده شود.

مخالفت مردان تنها مشکل نیست بلکه موافقت آنها نیز گاهی باعث دردسر می شود. ما زنان یاد گرفته ایم که میزان ارزش ما کاملا به طرز تفکر مردان در مورد ما بستگی دارد. اینکه زنی ارزش عشق و علاقه را دارد یا نه توسط مردان مشخص می شود.

سیستم می تواند از عشق و محبت به عنوان ابزاری برای کنترل ما استفاده کند. رفتارها و شخصیت هایی خاص، دوست داشتنی و یا غیر دوست داشتنی در نظر گرفته می شوند. زنان نیز با شکل دادن رفتار و شخصیت خود مطابق این قوانین، اینگونه رفتار را دامن می زنند.

در این سیستم، عشق نیز مفهومی است که باید برای رسیدن به آن کار و با دیگران رقابت کرد. بسیاری از مفاهیم در خطر می افتند، چرا که عشق رمانتیک تنها به زندگی ما معنی نمی دهد بلکه تمامی جامعه را سازمان دهی می کند. زوج ها شریک زندگی هم هستند، دارایی های خود را با همدیگر تقسیم می کنند و بچه دار می شوند.

حتی با وجود افزایش نرخ تک مادری، با افزایش تعداد مادران مجرد و پذیرش آن از سوی جامعه، جامعه ی ما به طوری حول عشق رمانتیک شکل گرفته است که بین بزرگ کردن بچه به عنوان یک زوج (اگر هر دو با یکدیگر زندگی کنند، مدل خانواده هسته ای شکل می گیرد) و بزرگ کردن بچه به تنهایی، گزینه های زیادی وجود ندارد. تک مادر بودن در این اوضاع اقتصادی به منزله این است که شما تمام خطرات مالی، احساسی و فیزیکی را به تنهایی به دوش خواهید کشید. جوامع غربی می کوشند تا تمام برنامه های رفاهی خود را تجدید کنند اما اوضاع وخیم تر از آن است.

ما منتظریم عشق ما را نجات دهد و این بدین معناست که برخلاف تمام صحبت هایمان پیرامون استقلال و توانمند سازی، هدف ما از خود توانمند سازی، بهتر جلوه دادن خودمان در بازار رقابتی عشق است.

برای اثبات این قضیه کافیه به گزینه های پیش رویمان در صورت انتخاب زندگی خارج از این ساختار رمانتیک بنگریم. برای مثال اگر شما علاوه بر ازدواج، از داشتن روابط عاشقانه نیز سر باز بزنید، تنها گزینه پیش روی شما زندگی در انزوا خواهد بود. زیرا اکثر زنان برای سامان دادن به زندگی خود، درک مادر بودن و دانستن مکان و چگونگی زندگی خود، ازدواج را انتخاب می کنند. اگر شما سعی کنید که زندگی خود را به دور از این مسائل بنا کنید، بیشتر وقت خود را به تنهایی خواهید گذراند.

به همین دلیل است که اگر تصمیم بگیرید که بدون ازدواج صاحب فرزندی شوید، مسئولیت آن بچه فقط با خود شماست. هیچ گونه زندگی مشترکی نخواهید داشت و هیچ فردی حاضر به نگه داری از کودک شما نخواهد بود. مگر اینکه شما بقدری پول داشته باشید که برای فرزند خود پرستار گرفته یا او را به مهدکودک ببرید تا از کودکان مراقبت کنند.

مسئله اینجاست که زنانی که به مردان علاقه دارند چه باید بکنند؟ آنها باید برای سامان گرفتن زندگی خود به مردان اعتماد کنند مگر این که بخواهند تا آخر عمر خود ترشیده بمانند. حتی ترشیدگی نیز به عنوان مرحله ای در نظر گرفته می شود که در نهایت به ازدواج می انجامد.

طی دهه های اخیر، ازدواج از حملات فمینیست ها و متفکرین وسواسی جان سالم به در برده است. این افراد به همه چیز از معنی پنهان ناراحت کننده ازدواج گرفته تا دارایی بودن زنان در هنگام انتقال از پدر به شوهر تا بهبود شرایط زندگی مردان به قیمت سلامتی، آینده و شادی زنان می‌تازند. کاری که آنها انجام می دهند بسیار حیاتی و واجب است ولی من در اینجا به تکرار آنها نمی پردازم.

نگرانی اصلی من انتظار ازدواج و چگونگی تغییر اهداف و اعمال فمینیست ها توسط آن می باشد، چرا که به غیر از زندگی عاشقانه، اصول جایگزین زیادی برای سامان دادن به زندگی وجود ندارند. علاوه بر اتکا به خود، بلوغ نیز باعث می شود که به منظور دوست داشتنی شدن برای جنس مخالف، خود را تحت فشار قرار دهید.

برای مثال زیبایی را در نظر بگیرید. زیبایی هنوز هم ارتباط مستقیمی با دوست داشته شدن دارد. یکی از راه هایی که فمینیست ها برای مقابله با تنگنای میان زشتی و زیبایی و جذابیت و جذاب نبودن ارائه کرده اند تغییر مفهوم کلی زیبایی بوده است، و این تبدیل به کارزار فمینیست شد تا افراد چاق، رنگین پوست و متفاوت نیز زیبا دیده شوند.

اما در فرهنگ ما، زیبایی منحصر به ویژگی های ظاهری نیست و مفاهیم پذیرشی نیز در آن دخیل می باشند. به همین دلیل است که رسانه ها دائماً یادآوری می کنند که افرادی که بیش از حد اعتماد به نفس دارند، جاه طلب، مستقل و تحصیل کرده هستند نیز گاهی احساس می کنند که کسی آنها را دوست ندارد.

تنها گزینه ی منطقی اینست که مفاهیم مرتبط به زشتی و زیبایی را نه به منظور گسترش نظرات درباره زیبایی، بلکه برای از بین بردن این نظرات و گذشتن از این عناوین و قضاوت ها، به طور کلی رد کنیم.

برای انجام این کار به حرکتی از نوع جنبش موج دوم فمینیست برای نبستن سینه بند و استفاده نکردن از پوشاک، آرایش و مدل موهای طراحی شده توسط افراد حرفه ای نیاز نیست، بلکه تنها نیاز است که مفاهیمی همچون زیبایی، پذیرش، عشق و جذابیت در منظر ما ارزش نداشته باشند. و تنها راه به حقیقت پیوستن این مسئله اینست که دیگر عشق را در مرکز زندگی خود قرار ندهیم و به دلیل اینکه در این سیستم عشق نیز همانند پول و سابقه شغلی نوعی رقابت است، این استاندارد های زیبایی، این قوانین رفتاری، این مفاهیم پذیرفته شده توسط سایر زنان حفظ و حمایت خواهند شد. زنانی که از مرد سالاری سود می برند نیز به همین شکل در حفظ آن می کوشند و زنانی که از استانداردهای عشق سود می برند نیز تلاش می کنند تا این استانداردها باقی بمانند.

مشکل تلاش تک تک زنان برای رسیدن به زیبایی و دوست داشته شدن نیست. دخترانی که سلفی های خود در اینستاگرام منتشر می کنند یا در سایت تامبلر درباره زیبایی بدن هایی که توسط جامعه زشت تلقی می شوند مطلب می نویسند، فمینیست را تهدید نمی کنند. مشکل این است که جنبش فمینیست، انتخاب های کمی را برای ارزش و معنا دادن به زندگی زنان ارائه داده است. ما زیرساخت و تصورات لازم برای زنان به منظور اینکه زنان اجازه داشته باشند زندگی های متفاوتی خارج از این مجموعه رمانتیک داشته باشند، را تشکیل نداده ایم. زیرا علی رغم اینکه ازدواج عرفی از جامعه است که به شدت توسط فمینیست ها نقد می شود، ما نقد را با رابطه ای خصمانه که در آن جای مذاکره مجدد وجود دارد اشتباه گرفته ایم. اگرچه ازدواج به صورت کلی مسئله گیج کننده ای به شمار می رود، اما میتوان با مذاکرات آن را به عملی حامی برابری حقوق زن و مرد تبدیل کرد. اما جبران کردن صدها و هزاران سال ستم و کنترل نباید تنها بر عهده زن باشد، مشکل ما وجود عشق نیست، بلکه بدوی بودن آن و همنشینی آن با تشویق های اجتماعی و مادی است.

فمینیست ها مجبور نیستند از عشق و عاشقی دست بکشند، ولی ما باید برتری عشق رمانتیک در مقایسه با انواع دیگر عشق مانند عشق به خانواده، دوستان و اجتماع را مورد بررسی قرار دهیم. همچنین باید پرسید چه چیزهایی ما را دوست داشتنی می کند و از چه طریقی ممکن است از عشق، رابطه و خانواده برای کنترل زنان استفاده کرد. زنان نیز تمایل زیادی دارند که از این روش برای کنترل یکدیگر استفاده کنند.

در اینجا از رشد تصورات ما جلوگیری شده است. کتاب های زیادی از نویسندگان زن خوانده ام، فیلم های زیادی دیده ام که زنان کارگردانی و نویسندگی آنها را به عهده داشته اند، که در آنها نویسنده بیان می کند که شخصیت زن زمانی ارزش پیدا می کند که همه شخصیت های مرد عاشق وی شوند. حتی اگر شخصیت زن، دردها و رنج های زیادی را تحمل کرده باشد و مایل به برقراری رابطه با مردان نباشد نیز شخصیت های مرد احساسات خود را برای او بازگو کرده و به او می گویند که هر زمانی که به کمک نیاز داشته باشد آنها به کمکش می روند، و با احساس و عشق به زن نگاه می کنند.

داستانی که بیان می کنیم، ارزش های ما را آشکار می کنند. داستان های فمینیستی سنتی که به عشق، خودتوانمند سازی و موفقیت مالی می پردازند بیانگر این هستند که ما برای ارزش پیدا کردن، چه بر اساس معیارهای مردان برای موفقیت و دارایی و چه بر اساس نظر آنها درباره دوست داشتنی بودن خود، هنوز هم به مردان متکی هستیم.

نظرات و داستان های بسیار کمی در مورد شیوه ی زندگی خارج از این سیستم وجود دارد، به طوری که همچنان احساس احترام و شناخته شدن در آن وجود داشته باشد. اگر قرار است زنی تنها و مشهور در جامعه باشیم، پس بهتر است که مانند مردان رفتاری مستقل داشته باشیم، از لحاظ مالی مستقل بوده، فرزندی نداشته باشیم و با اجتماع در ارتباط نباشیم.

هنگام ساختن هر چیزی ما باید ابتدا آن را در ذهن خود مجسم کنیم و سپس زیربنای لازم برای وجود آن را ایجاد کنیم. از این نظر ما هم در تصورات و هم در واقعیت با شکست مواجه شده ایم. آدم های خیالی ذهنمان از امیلی دیکینسون گرفته تا سایمون ویل و کوکو شتل از دید ما منزوی بنظر می رسند و آن چیزی نیستند که ما از زندگی می خواهیم، به همین ترتیب ما اندیشه های نویسنده های افراطی فمینیست مانند دورکین و فایراستون را رد می کنیم. دورکین تعادل روانی ندارد و فایراستون هم به قدری عجیب و غریب است که نمی توان حرف های او را جدی گرفت.

فمینیسم نه تنها قدرت پاسخ گویی به فرهنگ بلکه قدرت تغییر آن را هم دارد. اکثر ما از متمرکز ساختن جامعه حول محور عشق به شکل عاطفی، مالی و اجتماعی سود میبریم و به همین دلیلست که آن فرهنگ را تغییر نمی دهیم. در طول تاریخ همواره گروهی از زنان در حاشیه قرار داشته اند؛ ترشیده هایی که کسی آنها را جذاب و دوست داشتنی نمی داند، فقرا و کارگران جنسی از این قبیل هستند. این دسته از زنان خارج از حمایت مردانی که زنان جذاب از آن لذت می برند، همیشه آسیب پذیر بوده اند و اغلب توسط فمینیست ها قربانی شده یا نادیده گرفته می شوند. شاید دلیل این گونه رفتارها این باشد که طرد شدن اجتماعی به آنها یادآوری می کند که جایگاه آنها تا چه میزان شکننده است و هنوز تا چه اندازه متکی به مردان هستند.

منفعت ما در قبال یک مسئله موجب پسندیده شدن اجتماعی آن نمی شود و همچنین متضمن این معنا نیست که این بهترین کاریست که از دستان برمی آید. اگر می خواهید الهام بخش تغییرات واقعی باشید باید از تصورات خود شروع کنید. باید به مردم شانس برای تصور دنیایی بهتر بدهید. واکنش فمینیست ها به ازدواج و عشق از این نظر با شکست مواجه شده است.

خود من بیشتر از جواب هایی که پیدا کرده ام سوال دارم. من نمی دانم که اوضاع چگونه پیش خواهد رفت و با این قضیه مشکلی ندارم. هیچوقت به کسی که می گوید جواب همه سوالات را می داند اعتماد نکنید زیرا یا دروغ می گوید یا چیزی از شما می خواهد.

هیچ شخصی از هیچ جنسیت، نژاد و ملیتی این اجازه را ندارد که واقعیت دیگران را خلق کند. دوران سلطه باید با دوران همکاری و نه دوران تقسیم جایگزین شود. تنها راه ممکن برای به وجود آوردن این دوران اینست که همه ی ما با احساس وظایف مشترکمان با یکدیگر متحد شویم و از احساس حق به جانب بودن خود چشم پوشی کنیم. این امر که فرد یا گروهی قادر به ترک این حس حق به جانب بودن خود نیست نباید منجر به این شود که هر کس بگوید "من هرکاری را که دلم بخواهد انجام می دهم". برای مقابله با خودشیفتگی نباید خود شیفته بود.

بین چیزهایی که مشکل ما نیستند و چیزهایی که ما مسئول آن نیستیم تفاوت‌هایی وجود دارد. مردان مشکل ما نیستند ولی مسئولیت آنها با ماست. این تفاوت ریشه در اعمال صورت گرفته دارد. این وظیفه ما نیست که مردان را به سوی حقیقت هدایت کنیم. لازم نیست که مبلغ آنها باشیم و آنها را پیرو سبک روشن فکری خود کنیم.

اگرچه گفت و گوی مبلغ گونه به دلایل زیادی وسوسه انگیز است. ما نتیجه بحث را کنترل می‌کنیم، به دلایلی فکر می‌کنیم که می‌دانیم چه چیزی به صلاح مردان است و فکر می‌کنیم که با این کار به آنها خوبی کرده ایم. آن دسته از ما که تصور می‌کنند مردان مشکل ما هستند، تلاش می‌کنند تا مردان را قانع کنند که آنها بهتر می‌دانند که مردان باید چگونه رفتار کنند. ولی تنها خواسته ما از قانع کردن مردان اینست که مردان شبیه ما فکر کنند، به این فکر کنند که حق با ماست، به گونه ای رفتار کنند که برای ما به همسر، برادر، پسر و همکاری ایده آل مبدل شوند. زمانی که مردان مشکل ما باشند، ما در نهایت به خودمان و چگونگی ارتباط مردان با ما فکر می‌کنیم. ما دائما سعی می‌کنیم به وسیله گفتارمان با آنها، از طریق تنبیه و تشویق آنها را کنترل کنیم و داستان‌هایی در مورد آنها تعریف کنیم، درست به همان صورت که مردان سال‌های متمادیست که زنان را مشکل خود می‌دانند.

زمانی که به جای مشکل در نظر گرفتن مردان آنها را مسئولیت خود بدانیم، حق نخواهیم داشت درباره نتایج آزمایشات آنها صحبت کنیم. نیازی نیست که وانمود کنیم که همه چیز را می‌دانیم. ما در زمینه امور مرتبط به مردان متخصص نیستیم.

این بدان معنی نیست که ما باید از تمام فرآیند صرف نظر کنیم. ما به آنها فضای کافی را می‌دهیم تا آزمایش کنند، خراب کاری کنند و به دلیل مشکلات فکر کنند. حالت‌های سنتی مردانگی از جمله پدر و همسر بودن، مجددا مورد تفکر و بررسی قرار می‌گیرند و این مسئولیت ماست که به مردسالاری اجازه دهیم خودش را نابود کند و مفهوم جدیدی بنا کند. ما می‌توانیم در کنار هم بدون اینکه گروهی بخواهد گروه دیگر را نابود یا کنترل کند، مفاهیم جدیدی خلق کنیم.

فضا دادن بدین معناست که بیشتر از حرف زدن، گوش دهیم و مگر در شرایطی که آسیب جسمی یا روانی جدی به ما وارد می‌شود با رفتار و گفتار خود طرف مقابل را تنبیه نکنیم. این منجر به عدم قطعیت نتایج به دست آمده می‌شود. از ابتدای جنبش فمینیستی خواسته ما از مردان همین بوده است که چنین فضایی را در اختیار ما قرار دهند. این حقیقت که آنها موفق به انجام بدون نقص این کار نشده‌اند بدین معنی نیست که ما هم نباید به آنها چنین فضایی بدهیم. زمانی که می‌گوییم فمینیست قدرت و مسئولیت لازم برای از نو ساختن افکار و جامعه را دارد، منظور این نیست که زنان این کار را انجام می‌دهند و ما را به این آرمان می‌رسانند. این فلسفه داخلی فمینیست-اینکه زنان و مردان توان و ارزش یکسانی دارند- به ما قدرت می‌دهد که در کنار یکدیگر، دنیا را به شکل دیگری تصور کنیم. به شکلی که نه تنها برای ما بلکه برای همه سود بخش باشد و مردان نیز باید در این راستا همکاری کنند.

برای اینکه این اتفاق بیفتد، ما باید رابطه‌ی خود با مردان و عقیده خود درباره اینکه آنها واقعا چه کسانی هستند را از نو تعریف کنیم. تنها تصورات ما نیست که توسط خواسته‌های ما شکل گرفته است، مردان نیز به همین شکل هستند. آنها نیز تحت تاثیر طرز فکر ما درباره خودشان قرار گرفته‌اند. بیایید دنیایی سرشار از همکاری و اخوت بسازیم و این اندیشه را که گروهی به نمایندگی از گروهی دیگر، دنیا را شکل می‌دهد را از یاد ببریم.

۸

امنیت هدفی نابود شده است

زنان رنج کشیده اند. تصدیق تمامی رنج های فیزیکی، روانی و احساسی که زنان با زندگی در این سیستم مرد سالار در طول تاریخ با آنها مواجه شده اند، تقریباً غیرممکن است. نیاز نیست که وقت خود را با بازگویی این رنج ها تلف کنیم. اگر شما در حال خواندن این کتاب هستید پس مانند همه ما از این رنج ها آگاهید.

احتمالاً در آثار فمینیستی، بیش از حد لازم نیز به این موارد اشاره شده است. ما می خواهیم به همه نشان دهیم که به شکل های گوناگونی رنج کشیده ایم و این مسئله هنوز هم ادامه دارد. شرح این وقایع تا حدودی به زنان دلگرمی می دهد و آنها را متوجه می سازد که اشتباه نمی کردند و چیزهایی که گفته می شد برای آنها خوب است به واقع خوب نیست و نا هماهنگی شناختی آنها بی دلیل نیست. ما از این طریق از این تجسم که سیستمی که در آن زندگی می کنیم، ظالم نیست عبور می کنیم و نشان می دهیم که سیستم در واقع در حال آسیب رساندن به ماست. ولی محرک دیگری نیز وجود دارد که ما را وادار می کند که در برابر فرد ظالم بایستیم و او را متوقف کنیم. از همین رو ما می گوییم که او مسبب کبودی و زخم های روی بدن ماست و باید دست از این کار بردارد.

رنج کشیدن یک حقیقت است. این واکنش ما در برابر رنج است که اهمیت دارد. کافیت به جغرافیای سیاسی اطراف خود نگاه کنیم و ببینیم که چگونه آزار و رنجش یک گروه به عنوان بهانه ای برای توجیه آزار دیگران مورد استفاده قرار می گیرد. این مهمست که ما از رنج خود برای ساختن همدلی و اتحاد استفاده کنیم، و به این منظور ما باید آسیب پذیر باشیم.

زمانی که فردی برای بیان رنج کشیدن به اندازه کافی آزار می بیند، وسوسه ای در اعماق وجود او شکل می گیرد تا به گونه ای از خود در برابر آسیب ها محافظت کند. تحت این شرایط معنی آسیب گنگ شده و هر چیزی از تهدید به خشونت گرفته تا یادآوری آسیب های گذشته یا تجربه این ناراحتی ها، زیان بخش تلقی می شود.

امنیت از احساس کنترل نشأت می گیرد. برای رسیدن به احساس امنیت همه چیز باید قابل پیش بینی باشد و تنها راه پیش بینی وقایع در زندگی، کنترل نتایج است. کنترل نتایج چه از طریق بازی دادن دیگران و چه از طریق سواستفاده، امری غیر اخلاقی و تجاوز به آزادی دیگران است. تفاوت زیادی بین امنیت و صلح وجود دارد. امنیت نوعی برچسب سطحی است، که در آن رفتار های ظاهری بیشترین اهمیت را دارد. مانند این است که شهری به امنیت و تمیز بودن خیابان های خود ببالد و زندان هایش پر از افراد فقیر، بی خانمان و دچار اختلالات روانی باشد.

آن شهر با شهری که آرامش طلب است فرق دارد. در این شهر برنامه های اجتماعی برای رسیدگی به فقر و بیماری های ذهنی ارائه می شوند، برای بی خانمان ها خانه بنا می شود و به علت قانون مندی شهروندان آمار جرم و جنایت بسیار کم است.

امروزه امنیت برای زنان برابر با زندانی بودن مردان است. آنها می خواهند با اولویت دادن به انتقام به جای تغییر رفتار، کارهای مردان را تلافی کنند. با وجود تمام اطلاعاتی که ما در مورد سیستم زندان های آمریکا داریم، اکثر فمینیست ها برای کسانی که مرتکب قانون شکنی شده اند تقاضای مجازات حبس دارند. امنیت برای زنان به معنی شناختن گونه ای از گفتار به عنوان گفتار توهین آمیز و سرکوب آن به وسیله دادخواهی و اعتراض به جای جایگزینی صحبت های غیر مودبانه با صحبت های متمدنانه می باشند.

این برگرفته از احساس کنترل است. به منظور داشتن احساس امنیت، شما باید رفتار و صحبت های اطرافیان خود را کنترل کنید. شما نمی توانید از طریق دنبال کردن ریشه های خشم و تلاش برای بهتر کردن جامعه به این احساس کنترل دست یابید. این تنها از طریق ساکت و ناپدید کردن آدم ها یا اشیایی که به شما صدمه می زنند به دست می آید.

من نمی گویم به حقوق افرادی اولویت بدهیم که مرتکب جرم می شوند و گفتار ناشایستی دارند. من درباره دنیایی حرف می زنم که می خواهیم در آن زندگی کنیم. آیا می خواهیم در دنیایی امن زندگی کنیم؟ آیا می خواهیم بی خانمان ها را از شهر بیرون کنیم و نام آن را پیروزی بر فقر بگذاریم و بگوییم ببینید تمام افرادی که در خیابان ها زندگی می کردند رفته اند، ما واقعا راه حل فوق العاده ای برای این مشکل پیدا کردیم. یا اینکه می خواهیم کار سختی مانند شناختن و رسیدگی به تمام چیزهایی که به زنان آسیب می رسانند را انجام دهیم؟ امنیت هدفی کوتاه مدت است و دوام ندارد. سرانجام بنابه دلایلی ناشناخته مشکلاتی جدید آشکار می شوند. مهم نیست که چقدر خود را با فرعیات مشغول کنید، تا زمانی که به اصل مطلب رسیدگی نشود مشکل همچنان باقی خواهد ماند. اگرچه صلح ارزش جنگیدن را دارد.

برای قرن ها از امنیت زنان به عنوان ابزاری تبلیغاتی استفاده شده است. اگر می خواهید مرتکب عمل زشتی شوید، تنها کافیست بگویید که این عمل را در دفاع از همسر خود انجام می دهید. از این جریان برای مسائل زیادی از جمله حمایت از قوانین ضد مهاجرتی گرفته (با پوستری که در آن مردانی سیاه پوست در حال ضرب و شتم یک زن سفید پوست هستند) تا جنگ های افغانستان استفاده می شود. نباید فراموش کنیم که بسیاری از فمینیست ها از این جنگ حمایت می کردند چرا که طالبان به زن ها ظلم و ستم زیادی می کرد. ما به جای بهبود بخشیدن زندگی زنان افغانستان، با کشتن عده ی زیادی از آنها زندگی را برای آنها بسیار ترسناک تر و ناامن تر کردیم.

ما برای حقوق زنان جنگیدیم تا آنها هم بتوانند به ارتش پیوندند، و حضور زنان در خطوط مقدم جنگ را به عنوان یک پیروزی برای فمینیسم جشن گرفتیم. دیگر سائیرین به بهانه کمک به ما به جنگ نمی روند، بلکه خود ما نیز به بهانه دفاع از خود تفنگ بدست گرفته و به کشور های دیگر حمله می کنیم و ساکنان آنجا را می کشیم. پس ما باید دقت کنیم و زمانی که خواستار امنیت زنان هستیم، باید از تاریخ درس بگیریم که این مسئله چگونه به عنوان بهانه ای برای توجیه خشونت مورد استفاده قرار گرفته است. این امر آزار دهنده است که ما برای اشاره به مشکل امنیت زنان به سیستم مرد سالار جامعه به عنوان سیستم عدالت کیفری نگاه می کنیم. سیستمی که موجب رنج بسیار و بی عدالتی به فقرا می شود، چرا که سیستم عدالت کیفری ما به دنبال توانبخشی و پیشگیری نیست و تنها خواهان انتقام و تنبیه است.

البته سیستم عدالت کیفری نیز برای سالیان سال موجب ناکامی ما بوده است. این سیستم اتهاماتی مانند تجاوز، خشونت های خانگی، آزار های جنسی و سو استفاده را جدی نگرفته است و ما را نیز هم اندازه با عاملین آزارمان تنبیه کرده است. همچنین ما شاهد این بوده ایم که این سیستم چگونه مردان به ویژه مردان فقیر و سیاه پوست را به دلیل بزهکاری های خرد، شکنجه، اعدام و برای مدتی طولانی به زندان فرستاده است. آیا واقعا پاسخ مشکلات ما در سیستم یافت خواهد شد؟ اگر سیستم به طور ناگهانی بدون اشاره به سایر بی عدالتی های حاصل از آن، شروع به رسیدگی به پرونده های خشونت علیه زنان کند، آیا می توانیم این سیستم را به عنوان سیستمی اصلاح شده بدانیم؟ آیا واقعا خواستار این هستیم که مردان بیشتری را وارد سیستمی کنیم که قصد دارد آنها را نابود کند؟

مدتی پیش پرونده ای مشابه خیلی دیگر از پرونده ها در طول تاریخ به دادگاه فرستاده شد. عمده مدارک دادگاه متشکل از اظهارات و شهادت های دو طرف پرونده بود. زن اظهار داشت که از او سو استفاده شده است، ولی مرد این اتهام را رد می کرد. وکیل مدافع مرد مدرکی ارائه کرد که نشان می داد زن پس از حادثه مذکور ایمیل هایی به مرد فرستاده و به او ابراز عشق کرده است. زن در دادگاه می گفت که مایل به بیرون رفتن با این مرد نبوده است، ولی در ایمیل های خود خلاف این امر را بیان کرده بود. دلایل زیادی وجود دارد که ممکن است زنان چنین ایمیل هایی را به کسانی که از آنها سو استفاده می کنند بفرستند. یکی از دلایل این است که با ابراز علاقه جلوی سو استفاده آنها را بگیرند.

در هر صورت قاضی طبق وظیفه خود پرونده را مختومه اعلام کرد. ایمیل ها باعث شک قاضی به صحت اظهارات شاکی شد و احتمال داد که زن پس از رد شدن توسط مرد تصمیم به انتقام از او گرفته است. فمینیست ها بسیار عصبانی شدند و اظهار داشتند که اظهارات زنان در چنین مواردی باید پذیرفته شوند چرا که زنان در مورد مسائل از این دست دروغ نمی گویند. درست است که این یک پیروزی برای مردان تلقی می شود اما آنها باید این پیروزی حقوق مدنی را جشن بگیرند یا حداقل آن را تحمل کنند. احتمال داشت که مردی رنگین پوست تنها بر اساس

اظهارات یک زن سفیدپوست به زندان محکوم شود. نباید فراموش کنیم که در گذشته نیز اتهام به مردان رنگین پوست از طرف زنان سفیدپوست باعث مجازات بدون محاکمه و زندانی شدن افراد بی گناه شده است.

گذشته از تمام این مسائل، زنان واقعا در مورد این مسائل دروغ می گویند. آنها دلایل مختلفی از کسب توجه گرفته تا گرفتن انتقام، برای دروغ گفتن دارند. نباید فراموش کنیم که بعضی از زنان افراد وحشتناکی هستند، و ما نباید برای تقویت کردن اعتبار آنها اصرار کنیم که زنان دروغ نمی گویند، چرا که هر اتهام اشتباهی باعث خدشه دار شدن اعتبار خودمان می شود. فمینیست ها باید از نظر قاضی پیروی می کردند، زیرا باید هدف اصلی عدالت باشد، نه عدالت تقلبی که در آن به دلیل جنسیت، شهادت یک زن سفید پوست معتبرتر از شهادت یک مرد باشد.

اما من فریاد تو را می شنوم که می گویی مردانی وجود دارند که هیچگاه حرف زنان درباره این که کسی از آنها سو استفاده می کند را باور نخواهند کرد. مردانی وجود دارند که ذهنیت بدی درباره زنان دارند. آنها بر این باورند که زنان مدام در تلاشند تا مردان را متهم به سو استفاده کرده و زندگی آنها را نابود کنند. چگونه می توان آنها را قانع کرد؟

باز هم تکرار می کنم: مردان مشکل ما نیستند. ما نمیتوانیم مشکلات مردان را با پافشاری زنان بر پاکی و بی گناهی خود حل کنیم. بهترین راه برای مقابله با رفتارهای غیرانسانی دیگران، اصرار بر بهتر بودن یا صداقت ما نیست بلکه پافشاری ما بر رفتارهای انسانی است. به این منظور ما باید بپذیریم که برخی زنان برای بدست آوردن خواسته های خود مرتکب رفتارهای نامناسب و خشونت شده و حتی دروغ هم می گویند. ما نباید دیگران را قانع کنیم و چیزهایی که می خواهند بشنوند را به آنها بگوییم تا چیزی که ما می خواهیم را باور کنند. این نوع دیگری از کنترل است و وظیفه اصلی ما این است که رفتاری انسانی داشته باشیم.

همانطور که قبلا گفته شد، ما باید از تمایل گرفتن انتقام در خود آگاه باشیم. این دوران احتمالا اولین دوره تاریخی است که در آن قیام زنان علیه مردان جدی گرفته شده است و ما باید مراقب کارهایی که انجام می دهیم باشیم.

مشخص است فرهنگی که به حذف دیگران می اندیشد، نخستین پاسخ به خشونت بازگویی تاریخ پر از رنج و عذاب ما می باشد، دچار کمبود و ترحم خواهد شد. شما می توانید این جریان ها را در رفتار رسانه ای اجتماعی ببیند. مردی متهم به سو استفاده از یک زن می شود و اولین واکنش مرد از محل کارش بود، درحالی که این مشکلی شخصی بوده و ارتباطی با محل کار او نداشته است. اگر یک استاد دانشگاه متهم به سو استفاده از همسر خود شود، از دانشگاه خواسته می شود که آن مرد را از دانشگاه اخراج کنند. اگر یک دکتر متهم شود، همه باید او را محروم و طرد کنند.

این عدالت نیست و باعث به وجود آمدن امنیت برای زنان نیز نمی شود. معترضین می گویند که توجه آنها روی محافظت از زنان متمرکز شده است ولی رفتار آنها نشان دهنده این امر نیست. آنها به دنبال این هستند که مردی را پیدا کنند تا بار سنگین این وضعیت را به دوش بکشد و به جای تمام مردانی که در طول تاریخ باعث آزار زنان بوده ولی مجازات نشده اند، مجازات شود. این عمل انتقام است و در انتقام لفظ زیاده روی هیچ معنایی ندارد. ما نمی خواهیم که به درکی مشترک برسیم، بلکه می خواهیم زندگی مردان را نابود کنیم. اگر اینگونه نبود، زمانی که مردی متهم به عملی می شد، زنانی که خود را فمینیست می نامند می توانستند دیگران را به خودداری دعوت کنند و به سیستم اجازه می دادند تا به این اتهام رسیدگی کند و اعمال مربوطه را انجام دهد. اگر این سیستم نیز مانند سیستم عدالت کیفری دچار مشکل شود، فمینیست ها می کوشیدند تا با هدف بهبود اوضاع، به جای مجازات متهمین با اصلاح و بازپروری آنها، سیستم را اصلاح کنند یا سیستم جدیدی برای رسیدگی به مشکلات بین فردی طراحی می کردند.

عدم اعتماد زنان به رسیدگی قاطعانه و عقلانی مشکلات زنان در سیستم عدالت کیفری قابل درک است. اما این دلیل نمی شود که خود دست به کار شویم و خواستار اشد مجازات شویم. چنین واکنش هایی مانند عذاب های الهی کتاب انجیل هستند که کافران در سیل غرق شدند.

هنگامی که می‌گوییم امنیت زنان اولین اولویت ماست، ما به دنبال ساخت فضای مناسب برای حضور زنان در جامعه نیستیم بلکه می‌خواهیم آنها را از جامعه جدا کنیم. ما در مورد ایجاد روش‌هایی برای کنترل و بازی با مردم صحبت می‌کنیم. ما می‌گوییم دنیا به جای حرکت در محور عدالت و صلح باید در محور خواسته‌ها و نیازهای ما حرکت کند. اگر بخواهیم هویت گروه خود را بر اساس کارهایی که در حق ما انجام شده است تعریف کنیم، به جای مطیع بودن بیشتر مخالفت خواهیم کرد.

هنگامی که امنیت هدف ما شده و کاسه صبرمان لبریز شود، شروع به جستجو برای یافتن تهدیدهای موجود در محیط می‌کنیم. در این جایگاه به آسانی ممکن است هر عمل آزاردهنده‌ای را به عنوان یک حمله به خودمان تلقی کنیم. زمانی که زیادی حساس باشید ممکن است دوستان خود را مانند دشمن ببینید و می‌توانید از امنیت و محافظت به عنوان بهانه‌ای برای نپذیرفتن مسئولیت خود در موقعیت فعلی استفاده کنید.

اوضاع پیچیده‌تر از چیزی است که افراد می‌خواهند بپذیرند. زمانی که یک جرم یا رویارویی یا حتی یک اختلاف کوچک صورت می‌گیرد، یکی از ساده‌ترین راه‌ها این است که به یک نفر برچسب متهم و به دیگری برچسب قربانی بزنیم. حرف شما شنیده می‌شود، به شما توجه می‌شود و با شما احساس همدردی می‌کنند. هنگامی که به عنوان قربانی شناخته شوید به شما اجازه‌ی استراحت و زمانی برای بهبودی داده می‌شود و همه اعمال شما شجاعانه در نظر گرفته می‌شوند. اکنون ممکن است درک کنید که چرا مردم می‌خواهند قربانی باشند.

به همین دلیل است که بسیاری از مردم داستان‌هایی در مورد قربانی بودن از خودشان می‌سازند، مانند دفترچه خاطرات افرادی که خود را از نجات یافتگان کشتارهای دسته‌جمعی می‌دانند، دختران سفیدپوستی از حومه شهر که ادعا می‌کنند از اعضای دسته‌های خلافکاری هستند، مردان سفیدپوستی که ادعا می‌کنند از بومیان آمریکا هستند، زنانی که تنها به خاطر مورد توجه قرار گرفتن در بیمارستان فرزندان خود را تعدا بیمار جا می‌زنند. بخشی از دلایل این حرف که زنان هیچوقت در مورد قربانی بودن دروغ نمی‌گویند اینست که ادعای آنها به شدت موشکافی می‌شود، پس چرا خودشان را دچار چنین مشکلاتی کنند؟ البته، ما از دلیل آنها برای دروغ‌گویی مطلعیم چرا که افراد زیادی به همین طریق دروغ گفته‌اند.

اگر شما عضو انجمن زنانی باشید که در طول تاریخ به دفعات قربانی شده‌اند، ایفای نقش یک قربانی برای شما بسیار آسان‌تر می‌شود. بدین ترتیب اهداف مبهم فرد خاطی مشخص می‌شود، وی از زنان متنفذ است و گرنه زنان را کتک نمی‌زد، در مورد آنها به بدی فکر و صحبت نمی‌کرد و از آنها دزدی نمی‌کرد.

جرم، حمله و مقابله همگی اشکال مختلفی از تعامل هستند. گاهی اوقات فرد متخاصم به صورت تصادفی یک قربانی را انتخاب می‌کند. هنگامی که از کسی دزدی می‌شود، فرد قربانی به غیر از بی‌دقتی تقصیر دیگری نداشته است و نقش دیگری در قربانی شدن خود ندارد. گاهی اوقات اوضاع به این سادگی نیست. برای مثال شما ممکن است برای مسافرت به کشوری فقیری بروید و ساعت یا کیف گران‌قیمتی همراه خود داشته باشید. اگر این ساعت یا کیف دزدیده شوند یا از شما گرفته شود شرایط پیچیده‌تر خواهد بود. عواملی وجود دارند که باید آنها را در نظر گرفت و با پایین بودن سطح مسئولیت شخصی روبرو شد و آن را درک کرد، در غیر این صورت بذر نفرت کاشته خواهد شد. اگر شما فردی سفیدپوست باشید که به آمریکای لاتین رفته است و این اتفاق برای شما بیفتد شما به آسانی می‌گویید "مردم این کشور آدم‌هایی کثیف و مجرم هستند"، بدون اینکه متوجه شوید که خود شما نیز در شکل‌گیری این مسئله نقش داشته‌اید.

زمانی که ادعا می‌کنیم افرادی که به ما آسیب می‌زنند از زنان متنفذ نیز اتفاق مشابهی رخ می‌دهد. بعضی از آنها واقعاً از زنان متنفذ ولی در همه موارد این تعاملات از زن‌ستیزی نشأت نمی‌گیرند. اگر حساسیت زیادی از خود نشان دهیم، کوچکترین اختلافات نیز تبدیل به یک حمله می‌شود. این مسئله در دنیای مجازی که همه افراد در آن بسیار حساسند، کاملاً محسوس است. مردی ادعای یک زن را زیر سوال می‌برد و بلافاصله به عنوان یک فرد زن‌ستیز شناخته می‌شود. این مسئله باعث شد که زن از پاسخ به سوال وی طفره رود و خود سوال مرد نیز به عنوان حمله‌ای به زن تلقی شود.

همچنین این مسئله باعث می شود مشکلات بین اشخاص به جرایم زن ستیزانه تبدیل شوند. زنانی که معمولاً در قلمرو عشق ناتوانند، میتوانند از این چارچوب برای توجیه اشتباهات خود استفاده کنند. اگر اوضاع باب میل وی نباشند، زن به جای اینکه بپذیرد که این امری کاملاً عادی است که زن و مرد در یک رابطه عاشقانه احساس آسیب پذیری کنند و به یکدیگر صدمه بزنند، ریشه این مشکلات را در تنفر آشکار مرد از زنان می بیند.

متهم کردن افراد پرخاشگر به زن ستیز بودن به آسانی بیانگر اتفاقاتیست که تجربه کرده ایم. این قضیه به ما مرتبط نیست بلکه به زنانگی ما مرتبط می باشد. اما مواظب داستان های ساده و من درآوردی باشید. افراد زن ستیز واقعی، غارتگر، از این داستان ها علیه ما استفاده می کنند. زنده بودن و حضور در دنیایی که در آن زندگی می کنیم ما را نابود می کند. شما با اولویت دادن به امنیت و گروه خود و در قبال آن ایجاد محیطی امن، از مشارکت در این دنیا خودداری می کنید. این رفتار بیانگر اینست که این دنیا به اندازه کافی برای شما خوب نیست، و تا زمانی که مطیع خواسته های شما شود با آن کاری نخواهید داشت.

این خودداری از مشارکت در دنیا و آسیب ها، شوک ها و عوامل نابود کننده آن، خیانتی در حق زنانی است که با شما متحد شده اند. اگر می خواهید دنیای بهتری برای زنان بسازید، باید در دنیای پر از نقص و کاستی فعلی مشارکت کنید. علاوه بر این، آیا درست است که تمامی رنج های ما به عنوان بهانه ای برای رنج دادن دیگران استفاده شود؟ در آن صورت همه رنج های ما بی معنی خواهد شد. بیایید از رنج های خود درس بگیریم.

۹

تمام آن چه که می‌خواهیم بعد از تمام این گفته ها به آن برسیم

شما در اجرای اصول فمینیستی اشتباه نمی کنید. شما در حال خراب کردن اوضاع برای زنان و خیانت به خواهران خود نیستید. تصمیمات روزانه شما مانند: مدل مو، رژیم غذایی، عریضه هایی که امضا می کنید، نظراتی که بیان می کنید، برنامه های تلویزیونی که می خرید و یا غیرقانونی دانلود می کنید، دنیا را نابود نمی کند اما دنیا را هم نجات نمی دهد. این اعمال شما به شکلی قهرمانانه دنیا را به مکانی امن تر برای زنان تبدیل نمی کند، زمان زیادیست که فمینیست ها از اعمال و تفکرات جمعی فاصله گرفته اند و به یک سبک زندگی تبدیل شده اند. سبک زندگی دنیا را تغییر نمی دهد.

سیستم مردسالارانه ای که در آن زندگی می کنیم خواهان این است که شما باور کنید اختیار شما دست خودتان است. استقلال و آزادی از خواسته های شما هستند، درست است؟ پس شما با این استقلال خود به سمت انزوا و ضعف سوق پیدا می کنید و با آزادی خود در فضایی خالی بدون هیچ راهنمایی رها خواهید شد.

فمینیسم باید جایگزینی برای این انزوا باشد و راه های دیگری برای شیوه زندگی ما ایجاد کند. ما در اینجا با مانعی جدی مواجه می شویم: ما می خواهیم در آسایش زندگی کنیم. اکنون بهترین زمان ممکن برای ایجاد یک انقلاب است، چرا که هیچکس در آسایش نیست. با افزایش بی ثباتی های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ممکن است زندگی هر یک از ما در یک لحظه نابود شود. پس چرا به جای زندگی در این شرایط بی ثبات که هر لحظه امکان فروپاشی دارد، با آنها مقابله نکنیم؟

از برقراری ثبات در دل این هرج و مرج ها دست بکشید. از اولویت دادن به خودتان نسبت به دیگران دست بکشید. اعمال زشتی تحت عنوان محافظت از خانواده نیز رخ می دهد.

لازم است که ما چیزهایی که برایمان ارزشمند هستند، ارزشی که برایمان دارند و ارزشی که می خواهیم جامعه برای ما قائل باشد را تعریف کنیم.

امروزه ارزش هر چیزی مخصوصا به دلیل رابطه ناخودآگاه بین درآمد و ثروت با پول تعریف می شود. مثلا اگر کسی از لحاظ مالی دچار مشکل شده باشد نمی تواند ارزشمند باشد و اگر کسی از لحاظ مالی موفق باشد قطعاً خیلی ارزشمند است. به همین ترتیب اگر کاری که انجام می دهیم پول دریافت نکنیم، این کار من بی ارزش خواهد بود.

برای تجزیه جامعه مرد سالار، سرمایه دار و مصرف گرای خود، باید سیستم های اعتقادی درون ذهن خود و دیگران را زیر سوال ببریم و از گفتن داستان هایی در مورد برابری پول و ارزش دست برداریم. باید دنیایی را تعریف کنیم که در آن ارزش هر چیز با توجه به عشق و توجه تعریف می شود.

همچنین نباید اجازه بدهیم که سیستم مرد سالار برای ما ارزش تعیین کند. باید بپذیریم که موفقیت در این سیستم موجب شک و تردید است. ما باید قدرت خود را درک کنیم و بدانیم که ما مورد ترحم این فرهنگ نیستیم. ما عضوی از جامعه هستیم و می توانیم آن را شکل دهیم ولی این کار با نظر دادن حاصل نمی شود و باید برای آن تلاش کرد. به بخش های کوچک توجهی نکنید و همه حواس خود را متوجه تشکیلات و سازمان های اصلی کنید.

ما هم باید مدعی این فرهنگ باشیم و آن را بدست بیاوریم. باید به یاد بیاوریم که نیازی نیست که دنیای ما اینگونه باشد. ما نباید به این سواستفاده ها بها دهیم و از حقیر شدن این سیاره، روح و بدن هایمان حمایت کنیم. ما می توانیم مقاومت کنیم. باید از کوتاه فکری دست برداریم.

باید تصورات خودمان را دوباره بیان کنیم. تصورات این سیستم مردسالار ما را محدود و بیمار کرده است. ما تنها می توانیم چیزهایی را ببینیم که آنها می بینند.

باید دوباره ورای ساختارهایی را ببینیم که به ما داده شده است. باید روش سازمان دهی زندگی، خانه، کار، روح و دیدگاهمان را از نو تعریف کنیم و این موضوع الان بیش از هر زمان دیگری دارای اهمیت است.

و اگر شما به دنبال آن نیستید و فقط می خواهید که در آسایش زندگی کنید، پول کسب کنید و از زندگی فعلی خود لذت ببرید، باید این حقیقت را بپذیرید که شما یک فمنیست نیستید و با آن کنار بیایید.

اما امیدوارم نظرتان عوض شود چرا که ما به شما احتیاج داریم.

